

سرمایه‌داری مجازی، زایش ستم و ژانوس‌رهای: مطالعه انتقادی بر ساخت ستم‌دیدگی کردهای ایران در فیس‌بوک

نریمان محمدی، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، دانشگاه اصفهان، ایران

neriman.1984@gmail.com

مسعود کیانپور، استادیار، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان، ایران*

m.kianpour@ltr.ui.ac.ir

احسان آقابابایی، استادیار، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان، ایران

ehsan_aqababae@yahoo.com

چکیده

پژوهش حاضر درباره چگونگی برساخت ستم‌دیدگی کردهای ایران در فیس‌بوک از نظر انتقادی مطالعه و بررسی کرده است. ایده نظری این مقاله، این است که منطق سرمایه‌داری مجازی بر فیس‌بوک حاکم است و ایدئولوژی‌های مختلف وضعیت‌های گوناگون مرتبط با کردها را به نفع خودشان مصادره می‌کنند. روش پژوهش، مردم‌نگاری انتقادی مجازی است و فیس‌بوک کردی برای میدان مطالعه انتخاب شده است. روش نمونه‌گیری از نوع نمونه‌گیری هدفمند (نمونه‌گیری شبکه‌ای، نمونه‌گیری گلوله‌برفی و نمونه‌گیری نظری) بوده است. داده‌های پژوهش شامل مصاحبه‌های ساختارنیافته آنلاین و چهره‌به‌چهره، یادداشت‌های میدانی حاصل از مشاهدات مشارکتی و غیرمشارکتی و تصاویر و ویدئوهای فیس‌بوکی بوده است. برای تحلیل داده‌ها از روش نظریه‌مبنایی برساختی استفاده شده است. یافته‌های پژوهش بیانگر این‌اند که ستم‌دیدگی کردها در فیس‌بوک توسط ایدئولوژی مصادره می‌شود. ایدئولوژی، شکلی از لذت قومی ازلی را بازتعریف می‌کند، سرعت آن توسط یک دیگری سیاه را برساخت می‌کند و درنهایت، ممکن بودن بازپس‌گیری لذت قومی به‌سرقت‌رفته را تنها با پیروی از انگاره‌های ایدئولوژیک مدنظر خودش تحقق‌پذیر می‌داند؛ این در حالی است که این ایدئولوژی‌ها به وضعیت ستم‌دیدگی خاتمه نمی‌دهند؛ بلکه تولیدکننده شکل جدیدی از ستم‌دیدگی‌اند. به‌طور کلی، در فیس‌بوک کردی شاهد زایش ستم و ژانوس‌رهای هستیم. این مسئله به معنای وجودنداشتن امکان‌رهای بخشی واقعی نیست. فیس‌بوک کردی مانند هر فضای دیگری، همزمان با سلطه ایدئولوژیک، امکان‌های مختلف را برای رهای بخشی و مقاومت تولید می‌کند. درون این امکان‌هاست که می‌توان شکلی از رهای بخشی را جستجو کرد که به جای تمرکز بر ویرانی و مرگ «دیگری»، بر گفتگو و همزیستی مسالمت‌آمیز تأکید می‌کند.

واژه‌های کلیدی: فیس‌بوک کردی، سرمایه‌داری مجازی، مردم‌نگاری انتقادی، ستم‌دیدگی، رهای بخشی

* نویسنده مسؤول: ۰۹۱۳۸۹۲۵۰۶۱

مقدمه و بیان مسئله

تز اول از مجموعه تزه‌های «جامعه نمایش^۱» گی‌دبور (۱۳۹۳) چنین است: «سراسر زندگی جوامعی که شرایط نوین تولید در آنها حاکم است، خود را انباشت بی‌انتهایی از نمایش‌ها عرضه می‌کند. همه آنچه زمانی بی‌واسطه زیسته می‌شد، اکنون تبدیل به بازنمایی محض شده است؛ این تز بیانگر حاکمیت مطلق منطق نمایش در جهان معاصر است. در جهان مدرنیته سیال، این منطق نمایش خود را در قالب رسانه‌های ارتباطی جدید بازتولید کرده است. این مسئله سبب شده است فضای رسانه‌ای و به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی مجازی، فضایی مناسب برای جولان ایدئولوژی باشند؛ در واقع، وقتی سوژه‌ها به یک فضای ارتباطی و تعاملی توجه می‌کنند، ایدئولوژی که همیشه به‌دنبال تسخیر ذهنیت این سوژه‌هاست، وارد آن فضای ارتباطی و تعاملی می‌شود. در این حالت، نمایش در فضای ارتباطی به ایدئولوژی تبدیل می‌شود. نمایش ایدئولوژی تمام‌عیاری است که سوژه‌ها را وادار به سکوت می‌کند و در عمل وجود آنها را به تسخیر خود درمی‌آورد. ایدئولوژی، معنا را در رسانه‌های جدید به تسخیر درمی‌آورد و سوژه‌ها را استثمار می‌کند؛ بنابراین، ما با سوژه‌هایی استثمارشده در فضای رسانه‌ای جدید روبه‌رو هستیم (Postman, 1990; Hall, 1982; 1985; Croteau & Hoynes, 2003; Wittkower, 2010; Doyle & Fraser, 2010; Grimes et al., 2008). ایدئولوژی‌ها، معنایی چون ستم، رنج، هویت، تاریخ و... را بر مبنای ساختار منافع خودشان بازتفسیر می‌کنند و وقتی در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند، از این بازتفسیر استفاده می‌کنند که عموماً غیرواقعی هم هست. در واقع، این معناها به کالاهایی برای مبادله در بازار ایدئولوژی‌ها تبدیل می‌شوند. از طرف دیگر، ایدئولوژی‌ها برای مشروعیت بخشیدن به خودشان، این معناها را براساس بازتفسیر ایدئولوژیک خودشان به کنشگران مجازی عرضه می‌کنند. با درنظرگرفتن این مسئله که فضای مجازی عرصه حضور ایدئولوژی‌های مختلف است، می‌توان

به این نتیجه رسید که هر کدام شکل و بازتفسیری از این معناها ارائه می‌دهند که با واقعیت فاصله دارد. این مسئله بدان معنا نیست که در فضای مجازی و رسانه‌ای، معنا به‌طور کلی از واقعیت خویش تهی می‌شود. همیشه در این فرایند ویرانی معنا، هسته‌ای مازاد باقی می‌ماند که رهایی‌بخشی را ممکن می‌کند؛ در واقع، این هسته مازاد معنا، در برابر شکل‌های ایدئولوژی که ویرانی معنا را هدف قرار می‌دهند، مقاومت می‌کند و از دل این مقاومت، می‌توان رگه‌هایی از رهایی‌بخشی را استخراج کرد.

روایت فیس‌بوک هم اینگونه است. فیس‌بوک فضایی ارتباطی و تعاملی است که ایدئولوژی در آن نقش پررنگی ایفا می‌کند (Heyman & Pierson, 2015; Piacenti et al., 2014; Seo & Ebrahim, 2014). ما در فیس‌بوک با یک فضای ایدئولوژیک روبه‌رو هستیم که شکل استعماری به خود گرفته است (LaFrance, 2016; van Stam, 2017; Yim et al., 2016) و تنها بخش‌هایی از واقعیت را برساخت می‌کند که در زمینه منافع ایدئولوژی‌ها باشد و بخش‌های دیگر را به‌عمد به حاشیه می‌برد. این امر سبب می‌شود ما با غیبت و واقعیت در فیس‌بوک روبه‌رو باشیم و آنچه نشان داده می‌شود، واقعی نباشد. ستم‌دیدگی کردها در فیس‌بوک هم چنین داستانی دارد. کردهای ایران همانند دیگر اقوام ایرانی در طول تاریخ ستم‌ها و رنج‌های زیادی را تجربه کرده‌اند (برای نمونه بمباران شیمیایی، کوچ و مهاجرت اجباری، جنگ و درگیری نظامی، کول‌بری و...). این مسائل واقعیت‌هایی تاریخی‌اند؛ اما در نمایش فیس‌بوکی مسئله به‌طور کلی متفاوت می‌شود. ایدئولوژی در این نمایش نقشی اساسی بازی می‌کند و عموماً ستم‌دیدگی کردها را در زمینه منافع ایدئولوژیک خویش برساخت می‌کند. مسئله مهمی که در این برساخت ایدئولوژیک وجود دارد، این است که ایدئولوژی، رهایی‌بخشی را تنها در پیروی از انگاره‌هایی می‌داند که خود تفسیر می‌کند. در این وضعیت، بخش‌هایی مهم از مسئله به حاشیه رانده می‌شوند؛ در واقع، ستم‌دیدگی موجود در فضای فیس‌بوک به ستم‌دیدگی کردها تقلیل پیدا می‌کند و مسیرهای

¹ The Society of the Spectacle

معناهای دیگر مرتبط با آن را براساس منافع ایدئولوژیک و حزبی خودشان تفسیر می‌کنند. هرچند ممکن است درنهایت یک ساختار ایدئولوژیک یکسان را به نمایش بگذارند. علاوه بر این، در تفسیر حزبی و ایدئولوژیک از ستم‌دیدگی کردها، انگاره‌ها و رگه‌های رهایی‌بخش حذف و به حاشیه رانده می‌شوند. این در حالی است که همین انگاره‌ها می‌توانند امید به رهایی‌بخشی در جامعه را شکل دهند و تقویت کنند. با وجود این، نمی‌توان گفت غلبه ایدئولوژی‌ها بر فضای مجازی فیس‌بوک و تلاش آنان برای حذف انگاره‌های رهایی‌بخش به معنای ناامیدی از رهایی‌بخشی است. مقاومت و رهایی‌بخشی همیشه به‌مثابه یک مازاد از این روایت سر برمی‌آورد و به‌صورت لحظه‌ای، امید به رهایی‌بخشی را تولید می‌کند؛ درواقع، همان‌گونه که ایدئولوژی به‌صورت لحظه‌ای، گستره نفوذ خودش در فضای فیس‌بوک کردی را توسعه می‌دهد، مقاومت در برابر آن هم به‌صورت لحظه‌ای بازتولید می‌شود و امید به رهایی را به زندگی روزمره مجازی تزریق می‌کند. در این پژوهش این مسئله بررسی می‌شود که ایدئولوژی‌های مختلف در فیس‌بوک کردی، ستم‌دیدگی کردها را چگونه مفصل‌بندی می‌کنند و درنهایت، ستم‌دیدگی کردها در فیس‌بوک چگونه بر ساخت پیدا می‌کند. مسئله دیگر پژوهش حاضر این است که آیا رهایی‌بخشی از این وضعیت ممکن است یا خیر. اگر پاسخ آری است، فرایند این رهایی‌بخشی به چه صورت است.

ادبیات نظری؛ ایدئولوژی، واقعیت مجازی و استعمارگرایی جدید

«تقدیر آن است که همه‌چیز به‌صورت شبیه‌سازی دوباره ظهور کند. شبیه‌سازی چشم‌انداز، زن و اندیشه به ترتیب عکاسی، سناریوی جنسی و نوشتار است. شبیه‌سازی تروریسم نیز رسانه و مد است». این بخشی از سفرنامه بودریار^۱ (1988) به نام آمریکا است. آنچه در مفهوم شبیه‌سازی بودریار اهمیت دارد، ویرانی معنا در جهان رسانه‌ای جدید است؛ وضعیتی که

رهایی‌بخشی که عموماً فرهنگی‌اند، به‌صورت مسیرهایی تعریف می‌شوند که با منافع کردها در تضادند. ستم‌دیدگی مسئله‌ای است که در بیشتر اقوام موجود در ایران و خاورمیانه تاحدودی تجربه شده است؛ اما در فیس‌بوک کردی شاهد این مسئله‌ایم که ایدئولوژی، ستم‌دیدگی اقوام دیگر را به حاشیه می‌راند و حذف می‌کند و تنها ستم‌دیدگی کردها را نمایش می‌دهد و بازنمایی می‌کند. این مسئله شکلی از تقلیل‌گرایی قومی ستم‌دیدگی است. مسئله بنیادی‌تر این است که حذف و به‌حاشیه‌راندن ستم‌دیدگی اقوام دیگر، مقدمه‌ای برای تبدیل آنان به گروه‌هایی است که سبب تولید ستم‌دیدگی کردها شده‌اند.

فیس‌بوک کردی عرصه حضور ایدئولوژی‌های مختلفی (ناسیونالیسم، چپ‌گرایی، بنیادگرایی مذهبی و...) است که هر کدام برای منافع خود حرکت می‌کنند. این ایدئولوژی‌ها عموماً با ساختارهای حزبی در تاریخ کردستان آمیخته شده‌اند. در تاریخ معاصر کردستان شاهد حضور دو ایدئولوژی غالب ناسیونالیسم و چپ‌گرایی (سوسیالیسم) بوده‌ایم که هر کدام بر ساختار چند حزب سیاسی در کردستان حاکم بوده‌اند. در کنار این ایدئولوژی‌های غالب، ایدئولوژی‌های دیگری نیز بوده‌اند که در ساختار برخی احزاب کردی حضور داشته‌اند که به‌طور مشخص می‌توان به ایدئولوژی‌های مذهبی اشاره کرد؛ به هر حال، در فیس‌بوک کردی شاهد غلبه دو ایدئولوژی ناسیونالیستی و چپ‌گرایی هستیم. این ایدئولوژی‌ها عموماً در تضاد با ساختارهای سیاسی رسمی دولت - ملت در منطقه‌اند؛ درواقع، آنچه از اهداف پنهانی این ایدئولوژی‌ها می‌توان فهمید، تلاش برای تأثیرگذاری بر ذهنیت سوژه‌های کردی برای تغییر ساختارهای رسمی سیاسی در کشورهای ایران، عراق، سوریه و ترکیه است. این در حالی است که بنیادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه کردی (به‌طور خاص در ایران) با دیگر اقوام در هم تنیده شده‌اند و تلاش برای جدایی این بنیادها نمی‌تواند تلاشی رهایی‌بخش قلمداد شود؛ بلکه تلاشی ایدئولوژیک برای منافع حزبی و گروهی است؛ به هر حال، هر کدام از این ایدئولوژی‌ها، ستم‌دیدگی کردها و

^۱ Baudrillard

رد این سلسله‌مراتب می‌گویند طبقه اجتماعی تنها یکی از محمل‌های متعدد ستم و نافرمانی است. کشمکش‌های طبقاتی تنها بخشی از زندگی اجتماعی‌اند و نه محور آن (به نقل از وارد، ۱۳۸۹: ۲۰۲).

چنین شکلی از سرمایه‌داری، همان‌طور که ویریلیو^۲ (۲۰۰۵) می‌گوید، سوژه‌هایی را شکل می‌دهد که خود، مشتاق نمایش زندگی خصوصی خودشان در صفحه نمایش‌اند که در نهایت شکلی از «دیدزنی»^۳ جهان‌شمول را ایجاد می‌کند. ویریلیو (۲۰۰۵) این دیدزنی جهان‌شمول را ابزاری بنیادی برای توسعه انفجاری تبلیغات می‌داند. این تبلیغات به‌طور معمول توسط بنگاه‌های فکری سرمایه‌داری و در نگاهی وسیع‌تر ایدئولوژی مدیریت می‌شود. او نهایت این فرایند را «جهانی‌شدن نگاه» می‌نامد؛ نگاه غول‌های تک‌چشمی که بر غارها حکومت می‌کنند و جعبه‌سیاه‌هایی که لحظاتی تعیین‌کننده از تاریخ را درون خودشان نهان کرده‌اند. چنین مسئله‌ای را می‌توانیم شکل جدیدی از سرمایه‌داری و استعمارگرایی قلمداد کنیم. ویریلیو (۲۰۰۵) سرانجام مجازی‌شدن جهان اجتماعی را «رشد ناموازن استعمارگری مجازی» می‌داند. نشانه‌های این شکل جدید از استعمارگری، روابط به‌هم‌پیوسته اینترنتی و آغاز به کار بمب‌های مجازی‌اند. منظور ویریلیو از بمب‌های مجازی، شاهراه‌های اطلاعاتی است. در چنین وضعیتی، ایدئولوژی نقشی بنیادی ایفا می‌کند. ژیزک در کتاب *ابژه‌والای ایدئولوژی* تعریف مارکسی از ایدئولوژی (نمی‌دانند چیست؛ اما آن را انجام می‌دهند) را دچار تغییری بنیادی می‌کند. او معتقد است در این تعریف مارکس، اهمیت اساسی به دانستن داده شده است و آنچه اهمیت دارد، ناآگاهی یا آگاهی کاذب است. در اینجا ایدئولوژی مساوی با آگاهی کاذب می‌شود؛ اما ژیزک می‌گوید ایدئولوژی در اساس به کنش مربوط است نه به دانش. ایدئولوژی در واقعیت آنچه انجام می‌دهیم، نهفته است نه در

در آن نشانه‌های امر واقعی به‌جای خود امر واقعی می‌نشینند. پرسش مهم در این زمینه این است که سوژه‌ها در چنین جهان رسانه‌ای و مجازی که معنا و واقعیت در آن به ویرانی کشیده شده است، چه سرنوشتی پیدا می‌کنند. بر مبنای نگاه باومن (Bauman & Lyon, 2013) به فضای مجازی و رسانه‌ای در مدرنیته سیال، می‌توان این ایده را طرح کرد که این نشانه‌های معنایی ایدئولوژیک‌اند که سوژه‌ها را یا به بند می‌کشند یا آنها را از موقعیت مجازی خاصی اخراج می‌کنند. سوژه در فضای مجازی ایدئولوژیک، گرفتار زندانی از نشانه‌ها می‌شود. این وضعیت می‌تواند شکلی از سرمایه‌داری جدید را به ذهن متبادر کند؛ البته همان‌طور که در دیدگاه برخی متفکران پسااستارگرا و پست‌مدرن (از جمله دلوز، گاتاری و ویریلیو) مشاهده می‌شود، این نگاه به سرمایه‌داری اشتراک معنایی و نظری چندانی با رویکردهای نئومارکسیستی ندارد؛ بلکه در برخی مواقع، در تضاد آشکار با آن قرار دارد. دلوز و گاتاری^۱ (۱۹۸۷) از آن دسته از نظام‌های سرمایه‌داری صحبت می‌کنند که میل و خلاقیت را با هدایت‌کردن آنها به مرزهای سازمان‌یافته اجتماعی از قبیل مصرف‌گرایی، سرمایه، قانون، روان‌پزشکی، خانواده هسته‌ای، طبقه اجتماعی و... قلمروبندی می‌کنند. این نظام‌های سرمایه‌داری، میل و خلاقیت را به‌طور مؤثری کنترل می‌کنند: آنها میل را به تولید و مصرف کالا ربط می‌دهند و سوژه‌های اجتماعی را در شبکه‌ای از ساختارها و روندهای اجتماعی غیرشخصی و عادی‌کننده گرفتار می‌کنند. توصیفی که دلوز و گاتاری از وضعیت سرمایه‌داری ارائه می‌دهند، در مخالفت با نظریه مارکسیسم و مکتب‌های مشتق از آن قرار دارد. مارکسیسم طبقه اجتماعی را جایگاه سرکوب و در نهایت انقلاب می‌داند؛ اما دلوز و گاتاری، یکپارچگی و وحدت طبقه کارگر را اسطوره‌ای می‌دانند که تنوع را سرکوب می‌کند؛ برای مثال، مارکسیست‌ها غالباً زنان یا گروه‌های قومی را به حاشیه‌های کشمکش طبقاتی می‌رانند یا با یک طبقه یگانه و فراگیر همه آنها را پوشش می‌دهند. دلوز و گاتاری با

² Virilio

³ Voyeurism

¹ Deleuze & Guattari

پی حذف «دیگری» به مثابه «لکه‌ای سیاه» از ساحت نمادین «خود» برآید. نفرت قومی را نیز می‌توان چنین توضیح داد: این شیوه‌ای است برای جامعه یا گروه‌های اجتماعی برای کنترل فقدان لذت خود از طریق نسبت‌دادن این فقدان، این عدم امکان ساختاری به عمل و اقدام یک نیروی خارجی، دشمن ملی یا آن «دیگری» است که به نظر می‌رسد نسبت به آنها لذت بیشتری می‌برد.

تا بدین جا می‌توان گفت ایدئولوژی با تسخیر ذهنیت و فانتزی سوژه‌های فیس‌بوکی، آنها را استعمار و به برده‌های فیس‌بوکی تبدیل می‌کند؛ بنابراین، آنچه اتفاق می‌افتد شکلی از استعمارگرایی جدید است که در آن سوژه‌های فیس‌بوکی استعمار می‌شوند و واقعیت ستم‌دیدگی به امری وارونه تبدیل می‌شود؛ پس آنچه به نمایش درمی‌آید واقعیت نیست؛ بلکه یک ناواقعیت ایدئولوژیک است که جایگاه واقعیت را اشغال کرده است؛ اما این مسئله به معنای وجودنداشتن امکان رهایی‌بخشی سوژه‌های فیس‌بوکی از بند ایدئولوژی نیست. مسیرهای مختلفی را می‌توان برای رهایی‌بخشی از این وضعیت از لحاظ نظری ترسیم کرد.

استاوراکاکیس (۱۳۹۴: ۲۰۹) در زمینه دیدگاه ریکور و دریدا بر امید تأکید می‌کند. او معتقد است در چنین شرایطی، امید می‌تواند محور رهایی‌بخشی جامعه باشد. حذف امید و نادیده گرفتن آن هم غیرممکن است و هم نامطلوب؛ زیرا جامعه بدون امید، جامعه‌ای مرده است. این همان دیدگاهی است که باومن (Bauman & Lyon, 2013) در کتاب *نظارت سیال* بر آن تأکید می‌کند. او معتقد است ما در جامعه مدرنیته سیال، باید به امید، امید داشته باشیم. استاوراکاکیس (۱۳۹۴: ۲۱۰) بر طرح سیاسی امید که از دیدگاه او دموکراتیک‌سازی است، تأکید می‌کند. با وجود این، او نگاه‌های آرمان‌شهری در این زمینه را نقد می‌کند و معتقد است طرح سیاسی دموکراتیک‌سازی امید نباید بر چشم‌انداز جامعه هماهنگ آرمان‌شهری استوار باشد؛ بلکه باید بر به رسمیت شناختن امتناع و پیامدهای فاجعه‌بار چنین رؤیایی استوار باشد. او معتقد

آنچه فکر می‌کنیم و می‌دانیم. فرمول ژیزک این است: آنها می‌دانند با کاری که انجام می‌دهند، در حال پیروی از فانتزی اند؛ اما همچنان آن کار را انجام می‌دهند. آنها خیلی خوب می‌دانند که امور واقعاً چگونه‌اند؛ اما آنها را چنان انجام می‌دهند که انگار نمی‌دانند (Žižek, 2009: 27-30).

ناسیونالیسم هم چنین روایتی دارد. استاوراکاکیس^۱ (2007: 199-200) در کتاب *چپ لاکانی* این ایده را طرح می‌کند که ناسیونالیسم وعده یک قلعه مستحکم برای هویت‌های بی‌ثبات سوژه، از طریق دادن بافت و معنی به یک روایت مشترک را می‌دهد. بر این مبنای ناسیونالیسم گفتمانی است محصول تقابل آنتاگونیستی «خود» و «دیگری». «خود» ناسیونالیسم تنها از نظر رسمی به «دیگری» وابسته نیست؛ بلکه این «دیگری» نیز از قبل به صورت بخشی از ساختار داخلی حضور داشته است و تنها می‌تواند به مثابه چیزی «بیگانه»، از طریق اعمال مداوم قدرت که حذف‌کنندگی را تثبیت می‌کند، ایجاد شود. استاوراکاکیس با بهره‌گیری از رویکرد لاکانی، فانتزی را به مثابه یک حفاظ که آنتاگونیسم درون‌گفتمانی ناسیونالیسم را نهان می‌کند، وارد تحلیل ناسیونالیسم می‌کند. این امر سبب می‌شود سوژه، به رویارویی با ناممکنی هویت خود احساس نیاز نکند. بدین ترتیب، با وجود پابرجا بودن «فقدان» در گفتمان، امید به پس گرفتن لذت و رضایت میل حفظ می‌شود. میل می‌تواند به چرخش پیرامون هدف غیرممکن ادامه دهد. این امر سبب می‌شود بدون از بین رفتن سوژه و نابودی میل، نوعی فانتزی رضایت از میل در سوژه شکل بگیرد. استاوراکاکیس (2007) در راستای دیدگاه ژیزک و با بهره‌گیری از رویکرد نظری لاکان، این مسئله را تبیین می‌کند که فانتزی ایدئولوژیکی ناسیونالیسم، چگونه آنتاگونیسم درون‌گفتمانی خود را، یک تهدید خارجی و یک بیگانه سیاه معرفی می‌کند تا شاهد بازگشت «لذت ملت» یا «لذت قوم» و به دست گرفتن سرنوشت خیالی جامعه باشد. ناسیونالیسم در این معنا ممکن است به نفرت و تنش قومی نزدیک شود و در

¹ Stavrakakis

بلکه آنچه هست شبکه‌ای آزاد و شناور از روابط، درهم‌تنیدگی‌ها، تقویت‌ها و تضعیف‌هاست. هیچ وجود یکپارچه، واحد و ناخودآگاهی این شبکه را رهبری نمی‌کند؛ بنابراین، دلوز و گاتاری بر این مسئله تأکید می‌کنند که سوژکتیویته را باید امری دانست که از طریق مدارهای پیچیده فرهنگ و جامعه بسط یافته یا در سراسر این مدارها پخش شده است؛ یعنی خودآگاه چیزی از گستره نشانه‌ها را از میان جریان‌های متفاوت مادی و اجتماعی در خود دارد. از این دیدگاه، خواست‌ها و گرایش‌ها به‌مثابه تجربه شخصی به شما تعلق ندارند؛ بلکه عمومی‌اند؛ به عبارت دیگر، آنها به‌طور مداوم در تجربه و شرایط اجتماعی عینی تولید و بازتولید می‌شوند. به‌طور کلی، دلوز و گاتاری هویت‌های پایدار را پنداری مضر می‌دانند، از تفاوت و چندگانگی ریزومی به‌مثابه تنها راه‌هایی تجلیل و بر نیاز به تحقق میل‌های متکثر تأکید می‌کنند. آنان استدلال می‌کنند که در جهان جدید تفاوت‌های ناب غلبه دارند و نمی‌توان آنها را به بنیان‌ها یا ماهیت‌های نهفته تقلیل داد. آنها «خود» را جریان تغییر و حرکت دائم امیال و عطش‌ها می‌دانند که هم در بسیاری جهات گسیل می‌شود و هم بسیاری از تأثیرات را جذب می‌کند؛ بنابراین، آنچه دلوز و گاتاری از سرمایه‌داری برداشت می‌کنند، هم تفاوت‌هایی ماهوی با مارکسیسم و نئومارکسیسم دارد و هم برخلاف مارکسیسم و نئومارکسیسم، رگه‌های رهایی‌بخش غیرطبقاتی را درون خود دارد (Deleuze & Guattari, 1987) به نقل از محمدپور، ۱۳۹۶).

روش‌شناسی

روش پژوهش مردم‌نگاری انتقادی مجازی است. مردم‌نگاری انتقادی از لحاظ پارادایمی، به پارادایم انتقادی متعلق است. هستی‌شناسی مردم‌نگاری انتقادی، رئالیسم تاریخی و معرفت‌شناسی آن از نوع تعاملی و ذهن‌گرایانه است و روش‌شناسی آن ماهیتی گفتگویی، جدلی و رهایی‌بخشی دارد. مردم‌نگاری انتقادی بیشتر درباره افراد و گروه‌های زیر ستم و

است سیاست‌ورزی دموکراتیک - و به‌طور کلی سیاست‌ورزی - هرگز نمی‌تواند هم‌ستیزی و نابسامانی، خصومت و جدایی را از میان بردارد. در عوض، هدف تثبیت یکپارچگی در عین هم‌ستیزی و تنوع است؛ یعنی به‌وجود آوردن جامعه‌ای کاملاً شک‌آورانه که در احاطه شک‌ورزی‌های خلاقانه قرار دارد و از طریق همان‌انگاری با دشمن فرضی‌اش از تصویر آینه‌ای آرمان‌شهری خویش درمی‌گذرد (Beck, 1997) به نقل از استاوراکاکیس، ۱۳۹۴: ۲۱۱). او به پیروی از موفه^۱ (1996) می‌گوید اکنون، موضوع مهم، یافتن استدلال‌هایی در توجیه عقلانیت و جهان‌گستری دموکراسی لیبرال نیست؛ بلکه آنچه به آن نیاز داریم، خلق خصایص دموکراتیک است (به نقل از استاوراکاکیس، ۱۳۹۴: ۲۱۱). درنهایت، او بر نیاز به یک چارچوب اخلاقی جدید تأکید دارد که در تعامل با هماهنگی‌های فانزیک آرمان‌شهری نباشد؛ بلکه در تعامل با بازشناسی امتناع چنین آرمان‌شهری به‌منظور سیاست‌ورزی دموکراتیک باشد (استاوراکاکیس، ۱۳۹۴: ۲۲۶).

دلوز و گاتاری (به نقل از وارد، ۱۳۸۹: ۲۰۵) در همین زمینه و با نگاهی پس‌اساختارگرایانه، راه‌هایی بخشی از چنین وضعیتی را در هویت‌های ریزوماتیک جستجو می‌کنند. آنان در کتاب هزار سطح فلات از چندگانگی هویت در قالب تفکر ریزوماتیک استفاده می‌کنند. براساس این ایده، هویت‌ها و وضعیت‌هایی که با همدیگر همگون نیستند، کنار هم قرار می‌گیرند و از این وضعیت، زایش شکل می‌گیرد؛ درواقع، ایده ریزوماتیک، تکثر و چندگانگی را پررنگ می‌کند، هویت‌ها، فرهنگ‌ها و تفکرات معنایی مختلف را به یکدیگر پیوند می‌دهد و از درون این پیوندهاست که رابطه معنایی جدیدی متولد می‌شود. هویت تفکر ریزومی، هویتی چندشبکه‌ای است؛ هویتی که خود را بسیار و به‌تکرار می‌شکند و دوباره پیوند برقرار می‌کند؛ درواقع، ریزوم‌ها بین تفکرات خطی قرار می‌گیرند و آنها را به هم مرتبط می‌کنند. علاوه بر این، در تفکر دلوز و گاتاری، تمایزی بین مرکز و حاشیه وجود ندارد؛

¹ Mouffe

نوع داده است که می‌تواند در رسیدن به اهداف پژوهش کمک کند. بر این اساس، داده‌های پژوهش شامل مصاحبه عمیق آنلاین و واقعی، مشاهده مشارکتی، مشاهده غیرمشارکتی و مدارک و اسناد فیس‌بوکی است که شرح کامل آنها به همراه تعداد و نحوه انتخاب نمونه‌ها در جدول ۱ آمده است.

روش نمونه‌گیری از نوع نمونه‌گیری هدفمند ترکیبی^۲ است که به صورت فرایندی و در قالب انواع مختلف نمونه‌گیری هدفمند (نظری، گلوله‌برفی، شبکه‌ای) انجام شده است. بدین صورت که ابتدا، صفحات عمومی و تصاویر و ویدئوهای به نمایش گذاشته شده در این صفحات بررسی شدند. معیار انتخاب صفحات عمومی، میزان نمایش مسائل مرتبط با کردستان ایران از یک طرف و پرسش از مصاحبه‌شوندگان از طرف دیگر بوده است؛ در واقع، از مصاحبه‌شوندگان خواسته شده است صفحات عمومی در فیس‌بوک را معرفی کنند؛ صفحاتی که مسئله اصلی آنها کردستان ایران و به طور خاص ستم‌دیدگی کردهاست. تعداد اعضای این صفحات هم ملاک دیگر بوده است و صفحاتی انتخاب شده‌اند که اعضای بیشتری داشته‌اند. معیار انتخاب تصاویر و ویدئوها، میزان نمایش مسائل کردستان ایران و به طور خاص مسئله ستم‌دیدگی کردها در آنها بوده است. پس از تحلیل اولیه این صفحات، صفحات شخصی افرادی مطالعه شدند که موضوع اصلی مباحثی که در فیس‌بوک به اشتراک می‌گذارند، مسئله کردستان ایران و به ویژه مسئله ستم‌دیدگی کردهاست. این افراد بر مبنای روش نمونه‌گیری هدفمند (از نوع گلوله‌برفی) انتخاب شدند. به صورت همزمان، مشاهده غیرمشارکتی هم آغاز شد و مباحث طرح شده در گروه‌های مختلف انتخاب شده دنبال شدند. دیدگاه‌ها و نظرات ارائه شده در زیر مطالب به اشتراک گذاشته شده بررسی شدند. هنگام مشاهده غیرمشارکتی، مصاحبه‌ها هم ادامه داشت. روش انتخاب افراد مصاحبه‌شده، نمونه‌گیری گلوله‌برفی بود. ذکر

در حاشیه مطالعه می‌کند که سرکوب‌های غیرضروری را تاحدی تجربه می‌کنند و در جهت تحقق فرصت‌های جایگزین این سرکوب‌هاست (Thomas, 1993: 61). مردم‌نگاری انتقادی مجازی، همین ایده را در فضای مجازی به مثابه بستری روش‌شناختی دنبال می‌کند. در مردم‌نگاری مجازی، روش‌های سنتی مردم‌نگاری نظیر مصاحبه و یادداشت‌های میدانی با روش‌های آنلاین مانند مشاهده مشارکتی آنلاین ترکیب می‌شوند (Hine, 2000; 2005; 2015). مردم‌نگاری انتقادی مجازی، از بنیادهای مردم‌نگاری انتقادی به منظور پژوهش مردم‌نگارانه در فضای مجازی استفاده می‌کند. این روش وضعیت گروه‌هایی را در فضای مجازی بررسی می‌کند که عموماً در جامعه واقعی در حاشیه‌اند (Gwynne, 2003: 52). وقتی از وضعیت درحاشیه‌بودن و مطالعه انتقادی آن صحبت می‌شود، بررسی نقش ایدئولوژی هم اهمیت خواهد داشت؛ بنابراین، ایدئولوژی و نقش آن در وضعیت ستم‌دیدگی کردهای ایران از منظر روش‌شناختی برای پژوهش حاضر اهمیت دارد.

میدان پژوهش

میدان پژوهش فیس‌بوک است. در سال‌های اخیر پس از رشد استفاده از فیس‌بوک، پژوهش‌های مردم‌نگارانه در فیس‌بوک هم افزایش یافته‌اند (ن. ک. Gwynne, 2003; Piacenti et al., 2014). این میدان، شامل همه کنش‌هایی است که کردهای ایران در فیس‌بوک انجام می‌دهند که شامل به‌اشتراک‌گذاری مطالب، تصاویر، ویدئوها، نظرها، عضو شدن در گروه‌ها و... است.

گردآوری داده‌ها و نمونه‌گیری

داده‌های پژوهش بر مبنای رویکرد روشی و تحلیلی، از نوع داده‌های غنی^۱ (Charmaz, 2014) است. داده غنی شامل هر

² Mixed Purposive Sampling

¹ Rich Data

در برخی گروه‌ها به صورت فعالانه عضو شدند. برای رعایت نمونه‌گیری نظری، هر کدام از مصاحبه‌ها و داده‌های اولیه، تحلیل اولیه شدند؛ سپس بر مبنای تحلیل‌های اولیه، با نمونه‌های انتخاب‌شده بعدی، مصاحبه شد یا با روش‌های دیگر داده‌های مرتبط جمع‌آوری شدند. معیار اتمام نمونه‌گیری، اشباع نظری بود.

این نکته ضروری است که مصاحبه‌ها از ابتدای پژوهش آغاز شدند و در فرایند پژوهش ادامه پیدا کردند. مشاهده مشارکتی هم پس از اتمام مشاهده غیرمشارکتی انجام شد که براساس آن، پژوهشگران در گروه‌های مختلف انتخاب‌شده مطالبی را به اشتراک گذاشتند تا واکنش‌های دیگران را بررسی کنند. در برخی موارد با کاربران دیگر وارد بحث و تبادل نظر شدند و

جدول ۱- نوع داده‌ها، نمونه‌ها و معیارهای انتخاب نمونه‌ها

ردیف	نوع داده	نوع نمونه	تعداد/مدت	معیار انتخاب نمونه‌ها
۱	مصاحبه عمیق	مصاحبه‌های ساختارنیافته	۳۹ مصاحبه	نمونه‌گیری گلوله‌برفی/نمونه‌گیری نظری
۲	مشاهده غیرمشارکتی	بررسی صفحات عمومی پیگیری مباحث مطرح‌شده در آنها	۱۳ ماه (۳۲ صفحه)	میزان طرح مسائل مرتبط با ستم‌دیدگی/پرسش از مصاحبه‌شوندگان
		نظرها و دیدگاه‌های کاربران	۱۳ ماه (۲۳۴۵ نظر)	میزان طرح مسائل مرتبط با ستم‌دیدگی کردها
		بررسی صفحات شخصی کاربران	۱۳ ماه (۴۱۹ صفحه)	پرسش از مصاحبه‌شوندگان/نمونه‌گیری گلوله‌برفی/کاربران فعال در گروه‌ها و صفحات فیس‌بوکی مرتبط با مسائل کردستان
۳	مشاهده مشارکتی	به‌اشتراک‌گذاری مطالب در گروه‌های عمومی مشارکت در بحث‌ها	۸ ماه (۱۱۹ مطلب)	پرسش از مصاحبه‌شوندگان درباره گروه‌های فعال مرتبط با مسائل کردستان و ستم‌دیدگی کردها (انتخاب گروه)
		تبادل نظر با کاربران دیگر در فیس‌بوک	۸ ماه	میزان طرح مسائل مرتبط با کردستان و ستم‌دیدگی کردها در بحث‌های گروه‌ها و صفحات مرتبط با مسائل کردستان
۴	بررسی اسناد و متون فیس‌بوکی	تصاویر فیس‌بوکی ویدئوهای فیس‌بوکی	۶۰۱۹ تصویر ۱۱۲ ویدئو	میزان طرح مسائل مرتبط با کردستان و ستم‌دیدگی کردها در تصاویر موجود در صفحات و گروه‌های بررسی‌شده ویدئوهای موجود در صفحات و گروه‌های بررسی‌شده

روش تحلیل داده‌ها

بر مبنای روش پژوهش، برای تحلیل داده‌ها از روش نظریه‌مبنایی برساختی^۱ استفاده شد. چارمز^۲ (2014) معتقد است نظریه‌مبنایی برساختی نسبت به دیگر روش‌های تحلیل در مردم‌نگاری اولویت دارد. روش‌های دیگر بیشتر بر دسته‌بندی، مقوله‌بندی، اولویت‌بندی و توصیف واقعیت تأکید دارند؛ اما نظریه‌مبنایی برساختی با تمرکز بر داده‌های غنی، توصیف عمیق و تفسیر غنی را ارائه می‌دهد و سبب توسعه نظری در قالب دیاگرام نظری و نقشه‌های نظری می‌شود. در این رویکرد به جای کشف نظری، توسعه نظری اتفاق می‌افتد؛ چنین توسعه‌ای برخلاف رویکردهای دیگر نظریه‌مبنایی، محصول داده‌های میدانی، ارزش‌ها و دیدگاه پژوهشگر و ادبیات نظری پیشین است. همین عامل هم در انتخاب این رویکرد تحلیلی به مثابه روش تحلیل داده‌ها تأثیر داشته است. بر این اساس، پس از گردآوری هر داده، کدگذاری اولیه، یادداشت‌نویسی^۳ و کدگذاری متمرکز انجام شد. در کدگذاری متمرکز، کدهای اولیه انتزاعی‌تر شدند و حرکت به سمت ارائه نظریه یا دیاگرام نظری تسریع شد؛ پس از انجام کدگذاری اولیه و کدگذاری متمرکز، در مرحله کدگذاری نظری رابطه بین مقوله‌های مختلف به دست آمده برقرار شد و مقوله مرکزی به دست آورده شد. در نهایت بر مبنای ارتباط مقوله‌ها با یکدیگر و با مقوله هسته‌ای، دیاگرام نظری ارائه شد.

کنشگران فیس‌بوکی که با آنها مصاحبه شده بود، نشان داده و فرایند رسیدن به دیاگرام برای آنها تشریح شد. هدف، فهم این بود که آیا واقعاً تفسیرهای انجام‌شده از گفته‌های آنها، نظر خود آنها هم بوده است یا خیر. یافته‌های حاصل از این کار بیانگر این بود که هر ۵ نفر با تفسیرهای ارائه‌شده تا حدود زیادی موافق بودند. علاوه بر این از فن زاویه‌بندی هم برای ارزیابی اعتبار و کیفیت یافته‌ها استفاده شد. بر این مبنای سعی شد با درگیری مداوم و مستمر ذهنی خود با داده‌ها، بررسی وسعت و عمق اطلاعات امکان‌پذیر شود. همچنین از داده‌های متنوع و گسترده برای اعتباربخشی به تحلیل‌ها استفاده شد (زاویه‌بندی اطلاعات). پس از کدگذاری داده‌ها، پژوهشگران از ۳ نفر دیگر که در حوزه مسائل مرتبط با کردستان فعالیت داشته‌اند، خواستند برخی داده‌ها را کدگذاری کنند تا درستی و اعتبار کدگذاری و مقوله‌های به دست آمده ارزیابی شود (زاویه‌بندی کدگذار). نتایج بیانگر این بود که هر ۳ نفر تا حدود زیادی کدگذاری‌های مشابه را انجام داده بودند. تنها تفاوت به مقوله مرکزی مربوط بود که در این پژوهش کالایی شدن ستم، مقوله مرکزی بود؛ اما کدگذاری این ۳ نفر بیانگر این بود که این عنوان کارآیی چندانی ندارد. مصاحبه با دو نفر دیگر نشان داد کالایی شدن ستم، به نوعی تحمیل پژوهشگران بر داده‌ها بوده است و پس از بررسی دوباره داده‌ها، مقوله مرکزی به ابزاری شدن ستم تغییر پیدا کرد.

یافته‌ها

ستم‌دیدگی پدیده‌ای اجتماعی است که در هیچ شرایطی پذیرفتنی نیست؛ اما مسئله‌ای که در فضای فیس‌بوک و به‌طور خاص فیس‌بوک کردی با آن روبه‌رو هستیم، شکلی از ابزاری شدن ستم است که در ارتباط تنگاتنگ با ایدئولوژی قرار دارد؛ در واقع، مسئله این است که ستم به کالا و ابزار تبدیل شده است که بین وضعیت‌های ایدئولوژیک گوناگون در حال چرخش است؛ بنابراین، ما در عمل با شکلی از

ارزیابی کیفیت و اعتبار یافته‌ها

پس از اتمام تحلیل لازم است مشخص شود که آیا تفسیر و تحلیل پژوهشگران از نظر شرکت‌کنندگان معنی‌دار است یا خیر. همچنین از درستی وقایع و توالی آنها در فرایند نظریه‌اطمینان حاصل شود (Creswell, 2012: 442). برای رسیدن به این هدف، دیاگرام نظری به دست آمده و نتایج آن به ۵ نفر از

¹ Constructivist Grounded Theory

² Charmaz

³ Memoing

ایدئولوژیک شدن و معنازدایی از ستم روبه‌رو هستیم. این مسئله فرایندی دارد که از برساخت ایدئولوژیک لذت قومی ازلی آغاز می‌شود و در نهایت به کانالیزه کردن رهایی‌بخشی ختم می‌شود. در این میان ما با برساخت‌های ایدئولوژیک گوناگونی روبه‌رو می‌شویم که در نهایت به ابزاری شدن ستم شکل می‌دهند. جزئیات این فرایند در جدول ۲ آمده است:

جدول ۲- مفاهیم و مقولات احصاشده از کدگذاری داده‌ها

ردیف	مفاهیم	مقولات	مقولات عمده	مقوله مرکزی
۱	گذشته به‌مثابه فضایی رؤیایی، هویت کردی به‌مثابه امری تاریخی، لذت بردن از قدمت کردها، وجود مدینه فاضله تاریخی کردها، وجود تاریخ باشکوه کردها	وجود لذت قومی ازلی		
۲	دزدیده شدن آثار تاریخی کردها توسط دیگران، استعمارگری دولت‌های دیگر به‌مثابه عامل فراموشی تاریخ، به‌سرقت رفتن تاریخ کردها، به‌سرقت رفتن نمادهای ملی کردها از جمله شاهنامه	لذت قومی سرقت لذت قومی به‌مثابه ستم	سرقت لذت	
۳	دیگری به‌مثابه سارق میل قومی، ویرانی شکوه تاریخی کردها توسط دیگری، بی‌دولتی کردها به‌مثابه علت ازبین رفتن شکوه تاریخی، ستمگری دولت‌ها به‌مثابه دلیل نابودی تاریخ کردها	سرقت لذت قومی	فرایند سرقت لذت قومی	
۴	امکان بازپس گرفتن شکوه تاریخی به‌سرقت رفته، امکان بازگرداندن نمادهای ملی و تاریخی کردها، لزوم آگاه کردن کردها از امکان بازپس گرفتن شکوه تاریخی، لزوم مبارزه برای بازپس گرفتن لذت قومی	لذت قومی	امید به بازگشت لذت قومی	
۵	اندوه و رنج تاریخی کردها، انفال به‌مثابه رنج کردها، حلبچه به‌مثابه رنج کردها، کول‌بری به‌مثابه رنج کردها، تجربه‌های تاریخی فراوان کردها در زمینه رنج بردن	تاریخی رنج	بازتعریف انباشت تاریخی رنج قومی	
۶	تکرار تاریخی آوارگی کردها، انباشت شدن تاریخی رنج کردها، دولت‌ها به‌مثابه عاملان تکرار رنج کردها، رنج کردها به‌مثابه فرایندی تاریخی، دولت‌ها به‌مثابه عاملان فراموشی رنج	بازتولید تاریخی رنج		
۷	دیگری به‌مثابه عامل ستم بر کردها، لزوم آگاهی کردها از ستم دیگری، انباشت تاریخی ستم دیگری بر کردها، دولت‌ها به‌مثابه عاملان ستم‌دیدگی کردها، رنج تاریخی کردها به‌مثابه محصول ستم دیگری بر کردها، تجزیه‌طلبی کردی به‌مثابه واکنش نسبت به ستم تاریخی	ایدئولوژیک ستم‌دیدگی	بازتعریف ستم‌دیدگی	بازتعریف ستم‌دیدگی
۸	تکرار تاریخی ستم بر کردها، استقلال کردستان به‌مثابه رهاشدن از ستم دیگری، دولت‌ها به‌مثابه عاملان تداوم ستم‌دیدگی کردها، ناسیونالیسم کردی به‌مثابه عامل قطع فرایند ستم بر کردها	بازتولید تاریخی ستم‌دیدگی		
۹	استعمارزدایی به‌مثابه رهایی، فاشیسم کردی به‌مثابه رهایی، ازبین بردن دیگری به‌مثابه رهایی، ایجاد دولت کردی به‌مثابه رهایی، ناسیونالیسم کردی به‌مثابه عامل رهایی	رهایی‌بخشی ناسیونالیستی	رهایی‌بخشی	
۱۰	دموکراسی روزاواپی به‌مثابه رهایی، رهایی به‌مثابه ضد دولت‌خواهی، کانتونیسم به‌مثابه آلترناتیو، رهایی به‌مثابه بوکچنیسم روزاواپی، مقاومت به‌مثابه رهایی، روزاواپی شدن تفکر به‌مثابه رهایی	رهایی‌بخشی روزاواپی	به‌مثابه تعارض	
۱۱	سیاست‌زدایی از فرهنگ و هویت کردی، خیانت‌زدایی از سیاست کردی، مبارزه با فساد سیاسی، ایسم‌زدایی از سوژه کردی، بازاندیشی در عقلانیت کردی، لزوم تغییر وفاداری کردها از حزب به وطن	رهایی‌بخشی فرهنگی		

الف) سرقت لذت قومی به مثابه ستم

روایت معنازدایی از ستم‌دیدگی کردها و ابزاری شدن آن از مسئله سرقت لذت قومی آغاز می‌شود؛ در واقع، ما در اینجا با یک حلقه سه‌گانه کنش، سوژه مجازی و لذت قومی روبه‌رو هستیم که در ارتباط با همدیگرند. ایدئولوژی مانند زنجیری این سه مورد را به همدیگر مرتبط می‌کند تا بتواند روایتی را برای دستیابی به منافع خویش بر ساخت کند. اولین پازل این روایت این است که لذت قومی ازلی، بر ساخت پیدا کند؛ در واقع، ایدئولوژی‌های مختلف (ناسیونالیسم کردی، چپ‌گرایی کردی و...) در فیس‌بوک به شیوه‌های مختلف به دنبال این‌اند که برای کردها نوعی لذت ازلی و تاریخی شکل بدهند و به سوژه‌های مجازی کرد بفهمانند که کردها تاریخ باشکوه قومی داشته‌اند که در آن در آرامش و صلح و پایداری زندگی می‌کرده‌اند و هیچ ستمی بر آنها تحمیل نمی‌شده است. مسئله مهم این است که چنین فضای تاریخی و ازلی در اساس وجود ندارد. ایدئولوژی‌ها چنین فضایی از لذت قومی را به طریقی بر ساخت می‌کنند که دسترسی به آن برای سوژه‌های کردی امکان‌پذیر نباشد و آنان نتوانند در واقعیت آن را به دست بیاورند؛ در واقع، امکان طرح چنین ایده‌ای تنها با دسترسی نداشتن سوژه‌ها به این فضای ازلی ناممکن شکل می‌گیرد. چنین ستمی وجود نداشته است و منظور این است که این ستم، از واقعیت خویش تهی شده و با انگاره‌های ایدئولوژیک قومی در هم آمیخته است. یکی از افراد مصاحبه‌شده در این زمینه چنین می‌گوید:

«نگاه کن همین دور و بر خودمونو ببین چقدر آتشکده داریم. چقدر آثار باستانی داریم. اینا چیو نشون می‌دن؟ نشون می‌دن که ما تو گذشته خیلی تاریخ داشتیم و حکومت و ملت بودیم.»

یکی دیگر از کنشگران فیس‌بوکی در زیر مطلبی درباره دموکراسی در تاریخ کردستان و دموکراتیک‌بودن کردها چنین اظهار نظر کرده است:

«کردها همیشه دارای یک سیستم گروهی پادشاهی

بوده‌اند و پادشاهان هیچ‌گاه به تنهایی تصمیم نگرفته‌اند؛

بلکه همیشه دارای مشاوران قدرتمند مردمی بوده‌اند.»

همان‌طور که ذکر شد، این بر ساخت یک بر ساخت ایدئولوژیک است که از واقعیت خویش تهی شده است. ایدئولوژی تنها بخش‌هایی از واقعیت‌های تاریخی را نمایش می‌دهد که در زمینه بر ساخت این گذشته ازلی باشند و واقعیت‌هایی که چنین تصویر و نمایشی را مخدوش کنند، از این نمایش حذف می‌شوند. در گام بعدی این مسئله بر ساخت پیدا می‌کند که کردستان در حال حاضر اینگونه نیست و دیگر خبری از شکوه تاریخی و فرهنگی وجود ندارد. ایدئولوژی این مسئله را بر ساخت می‌کند که «دیگری» این شکوه تاریخی و فرهنگی را به سرقت برده است. این امر را می‌توان شکلی از کاشت ایده در ذهنیت سوژه‌ها توسط ایدئولوژی‌های غالب در فیس‌بوک کردی قلمداد کرد. ایدئولوژی با حذف اقوام دیگر از روایت و داستان کلی ستم‌دیدگی و تقلیل آن به ستم‌دیدگی کردها، این اقوام و دولت‌های وابسته به آنان را کسانی تعریف می‌کند که گذشته تاریخی و لذت قومی (که آن هم بر ساختی ایدئولوژیک است) را به سرقت برده‌اند و در گام بعدی با به نمایش گذاشتن آن در فیس‌بوک، سوژه‌های کردی را آماده پذیرش چنین روایت و داستانی می‌کند؛ به هر حال، در این گام ایده سرقت لذت قومی بر ساخت پیدا می‌کند. یکی از افراد مصاحبه‌شده در این زمینه چنین می‌گوید:

«اومدن و نوروزو بردن و به اسم خودشون تموم کردن و گفتن نوروز عید ترک‌هاست. این دزدیه فرهنگی والا.»

تا اینجا ما با بر ساخت لذت قومی و سرقت آن توسط «دیگری» (که عموماً روایتی ایدئولوژیک است) روبه‌رو هستیم؛ اما در گام بعدی، ایدئولوژی‌های موجود، فرایند سرقت لذت را تشریح می‌کنند. مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که «دیگری» سارق لذت قومی کردها و عامل ویرانی تاریخ باشکوه آنان است. در این حالت، همه عوامل دخیل در ویرانی تاریخ کردها به عامل «دیگری» تقلیل پیدا می‌کنند. این تقلیل از چند جنبه بحث‌پذیر است: جنبه اول

«چرا این همه ناله می‌کنیم؟ به جای آن حرکتی کنیم و هویتمونو که بقیه بردن، بریم پس بگیریم. مبارزه کرده‌ها همش سر همین بوده از اول».

مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود، لزوم پس گرفتن لذت قومی است که ایدئولوژی‌ها ادعا می‌کنند توسط «دیگری» به سرقت رفته است. ستم‌دیدگی فرهنگی کردها از دیدگاه ایدئولوژی، محصول فرایند تاریخی تعامل و ارتباط با دیگری است؛ اما این فرایند، برساختی ایدئولوژیک است؛ برساختی که همه مسیرهای رهایی‌بخشی واقعی را مسدود و رهایی‌بخشی را تنها از مسیر انگاره‌های ایدئولوژیک خودش تفسیر می‌کند. علاوه بر این، شکل‌هایی از تقلیل ستم‌دیدگی در این مسئله دخیل‌اند که شرح آنها در بخش‌های قبلی آمد. در این گام، ما با برساخت شکلی از ستم‌دیدگی روبه‌رو هستیم؛ اما چون این برساخت و به‌طور کلی این ستم، ایدئولوژیک شده است و ایدئولوژی‌ها در حال معامله با آن برای دست‌یابی به اهداف خودشان‌اند، می‌توان گفت ستم در حال تبدیل شدن به کالاست. این گام اولیه در زمینه ابزاری شدن ستم است.

ب) انباشت تاریخی رنج

همان‌طور که ذکر شد، ایدئولوژی‌های موجود در فیس‌بوک کردی، اولین گام در ابزاری شدن ستم را با برساخت لذت قومی به سرقت رفته توسط «دیگری» برمی‌دارند؛ اما این مسئله بیشتر از آنکه عینی باشد، ذهنی است. شواهد مستقیم و مشخصی از این لذت در دست نیست. آنچه نمایش داده می‌شود وضعیتی پیشاتاریخی است که نه تحقق‌پذیر است و نه می‌توان درستی و واقعی بودن آن را بررسی کرد؛ در واقع، لذت قومی که ایدئولوژی در وضعیتی پیشاتاریخی آن را برساخت می‌کند، ماهیتی ناممکن دارد و برای سوژه‌های فیس‌بوکی کردی دسترسی‌ناپذیر است؛ هرچند نمودهای عینی این مسئله را هم می‌توان مشاهده کرد. برای نمونه یکی از افراد بررسی شده در صفحه فیس‌بوک خویش چنین نوشته است:

«شاهنامه در اصل کردی بوده و الانم داریم شاهنامه کردی

این است که ساختارهای درونی جامعه کردی که چنین مسئله‌ای را شکل داده‌اند، حذف و به حاشیه رانده شده‌اند. جنبه دوم این است که «دیگری» کلیتی است که برساخت پیدا کرده است و همه ساختارهای «دیگری» در چنین رخدادی (حتی با فرض اینکه «دیگری» در این زمینه نقشی داشته باشد) دخالت داده می‌شوند و «دیگری»، یک ساحت و کلیت واحد و یگانه فرض گرفته می‌شود. یکی دیگر از افراد مصاحبه‌شده در این زمینه چنین می‌گوید:

«اونا اومدن و تاریخ و فرهنگ ما را بردن برا خودشون.

همه آثار ایرانی‌ها تو کرمانشاه و ایلام مال کردها بوده؛ اما

اونا بردن و دزدیدنش. الانم دارن می‌دزدن».

مسئله مهمی که در این مرحله مطرح می‌شود، امیددادن ایدئولوژی به سوژه‌های فیس‌بوکی برای بازپس گرفتن لذت به سرقت رفته است. ماهیت و فرایند این امید و رهایی‌بخشی را خود ایدئولوژی‌ها طراحی می‌کنند. چنین مسئله‌ای ماهیتی دوگانه از رهایی‌بخشی را به تصویر می‌کشد. ما با شکلی از رهایی‌بخشی روبه‌رو هستیم که ایدئولوژی‌های موجود آن را تبلیغ و ترسیم می‌کنند. ماهیت این رهایی‌بخشی این است که کردها باید از وضعیت ستم‌دیدگی رهایی پیدا کنند. همان‌طور که بحث شد، این شکل از رهایی‌بخشی ایدئولوژیک است و در واقعیت، شکلی جدید از بندگی و ستم را تولید می‌کند. شکل دوم از رهایی‌بخشی که در بخش‌های بعد درباره آن بحث خواهد شد، رهایی از وضعیت ایدئولوژیک است که ستم‌دیدگی را تعریف و در گام بعد، در شکلی جدید بازتولید می‌کند. به هر حال، آنچه در فیس‌بوک کردی بیشتر نمایان است، بعد ایدئولوژیک مسئله است که این هم به سلطه ایدئولوژی‌ها در فیس‌بوک کردی برمی‌گردد. هرچند اعتقاد ما بر این است که درون این سلطه ایدئولوژیک، مقاومت‌هایی رهایی‌بخش سر برمی‌آورند که بر گفتگوی قومی تأکید دارند. یکی دیگر از کنشگران فیس‌بوکی در زیر پستی درباره ادعای سرقت آثار تاریخی کردها توسط ایرانیان در استان کردستان چنین نوشته است:

دیگر ما با رنج تاریخی کردها روبه‌رو نیستیم؛ بلکه با مبادله ایدئولوژیک رنج روبه‌رویم. در این زمینه ابتدا رنج بازتعریف می‌شود؛ سپس «دیگری»، عامل رنج تاریخی کردها تعریف می‌شود. علاوه بر این، ایدئولوژی به این مسئله دامن می‌زند که رنج کردها هم تاریخی بوده و هم به‌صورت مداوم وجود داشته است؛ در نتیجه، اکنون زمان آن است که چنین فرایندی قطع شود. در اینجا رنج کردها، سرقت لذت و فانتزی بازپس گرفتن لذت و قطع فرایند رنج توسط ایدئولوژی به همدیگر پیوند داده می‌شوند.

رنج به‌صورت مداوم و تاریخی و در فرایند ایدئولوژیک بازتعریف می‌شود. در این بازتعریف همانند موارد دیگر، «دیگری» متهم اصلی تعریف می‌شود و ایدئولوژی آن را عامل اصلی رنج‌کشیدن کردها تعریف می‌کند. پاسخ از چرایی رنج تاریخی کردها از قبل توسط ایدئولوژی آماده شده و در ساختار فرامتنی فیس‌بوک رمزگذاری شده است: این نداشتن دولت و بی‌قدرتی کردها بوده است که رنج تاریخی را بر آنها تحمیل کرده است. این پاسخ از قبل آماده شده، ماهیتی مبهم دارد. علاوه بر شکل‌های تقلیل‌گرایانه که از آنها صحبت شد، رنج و ستم کردها به نداشتن قدرت پیوند خورده است. این در حالی است که داشتن یا نداشتن قدرت به‌خودی‌خود نمی‌تواند عاملی برای رنج و ستم‌دیدگی باشد. در برخی موارد، قدرت می‌تواند مولد رنج و ستم باشد و در برخی حالت‌ها می‌تواند عاملی برای جلوگیری از وقوع رنج و ستم قلمداد شود؛ بنابراین، پیوند زدن رنج و ستم کردی (همانند رنج و ستم هر قوم ایرانی دیگر) با قدرت در اساس نمی‌تواند چندان مستحکم باشد. با وجود این، آنچه بیشتر در فیس‌بوک کردی نمایش داده می‌شود، تأییدکننده چنین پیوندی (که پیوندی ایدئولوژیک است) است. یکی از کنشگران فیس‌بوکی در این زمینه در صفحه شخصی خود چنین نوشته است:

«دولت - ملت کردی ابزاریه برای قطع زنجیره درد و رنج تاریخی که صد ساله گریبانگیر کردها شده. کردها نه به خاطر

را تو کرمانشاه و اینجاها؛ اما دیگران اومدن و شاهنامه کردها را برا خودشون برداشتن و فارسی‌اش کردن».

ایدئولوژی علاوه بر این، به برساخت ستم‌دیدگی عینی نیازمند است؛ در واقع، ایدئولوژی به‌دنبال برساخت ستمی است که کردها و سوژه‌های فیس‌بوکی آن را به یاد داشته یا بعضی از آنها آن را از نزدیک لمس کرده باشند. در درستی این مسئله شکی نیست که کردها (همانند اقوام دیگر ایرانی) در طول تاریخ رنج‌های فراوانی از جمله آوارگی، کشتار جمعی، جنگ و... را تجربه کرده‌اند؛ اما مسئله برای ما این است که ایدئولوژی چنین رنج‌هایی را برای مقاصد و منافع خویش مصادره کرده است و دوباره مفصل‌بندی می‌کند. در گام نخست ما با بازتعریف رنج روبه‌رو هستیم. بمباران شیمیایی شهر سردشت، مرگ کول‌برهای کرد ایرانی در مرزها و آوارگی‌های جمعی در اثر تعارضات و درگیری‌های نظامی در اوایل انقلاب اسلامی ایران را می‌توان نمونه‌های چنین رنج‌هایی در کردستان ایران دانست. ایدئولوژی چنین وانمود می‌کند که این تعامل کردها با «دیگری» بوده است که چنین رنج‌هایی را به آنها تحمیل کرده است. مسئله مهم در اینجا شکل‌هایی از تقلیل‌گرایی رنج است. در درجه اول رنج به رنج کردی تقلیل پیدا کرده است و ما در سطح بسیار محدودی با رنج دیگر اقوام ایرانی روبه‌رو می‌شویم. این مسئله، یعنی حذف و به‌حاشیه‌راندن رنج «دیگری»، مقدمه تعریف «دیگری» به‌مثابه عامل رنج کردهاست؛ در واقع، ایدئولوژی با حذف رنج «دیگری» و پررنگ کردن رنج کردی، «دیگری» را کسی تعریف می‌کند که رنج را بر کردها تحمیل کرده است. همان‌طور که مشخص است، در این روایت هم شکل‌هایی از تقلیل‌گرایی و هم ایدئولوژیک شدن رنج کردها مشاهده می‌شود. وقتی از ایدئولوژیک شدن رنج صحبت می‌کنیم، مرادمان این است که رنج تاریخی کردها به کالایی برای تعامل ایدئولوژی‌های مختلف با همدیگر و با دیگران تبدیل می‌شود و با سوءاستفاده و مبادله آن به‌دنبال مشروعیت‌بخشیدن به خودشان‌اند. اینجا

ایدئولوژیک است؛ اما در فیس‌بوک این وضعیت توسط ایدئولوژی‌های مختلف بازتعریف می‌شود و براساس منافع ایدئولوژیک آنان دوباره مفصل‌بندی می‌شود. قبل از هر چیز ایدئولوژی، ستم‌دیدگی را وضعیتی تعریف می‌کند که بر مبنای آن «دیگری» براساس قدرتی که داشته است، به صورت تاریخی به کردها ظلم کرده است. این مسئله با واقعیت تاریخی موجود چندان سازگار نیست و بیشتر تفسیرهای ایدئولوژیک، تفسیر وضعیت تاریخی تعامل کردها با «دیگری‌هایشان» است؛ درواقع، مسئله اصلی این است که ایدئولوژی، وضعیت ستم‌دیدگی کردها را به نفع خویش مصادره می‌کند و با بازتعریف آن، به سیطره قدرت خویش درمی‌آورد. ایدئولوژی، «دیگری» را عامل شکل‌گیری وضعیت ستم‌دیدگی می‌داند و اینگونه وانمود می‌کند که این ستم‌دیدگی در فرایندی تاریخی شکل گرفته، تداوم پیدا کرده و انباشت شده است. همان گونه در بحث از رنج و انباشت آن ذکر شد، این مسئله هم ایدئولوژیک و هم تقلیل‌گرایانه است و هم در زمینه واقعیت‌زدایی از واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی است. یکی از افراد مصاحبه‌شده در این زمینه چنین می‌گوید:

«ما کردها خودتون می‌دونین همیشه تاریخ مورد ظلم و ستم بودیم و استعمار شدیم توسط دولت‌هایی که بر ما حاکم بودن. ما کردا خودتون می‌دونین انفالمون کردن و ۱۸۲ هزار نفرمونو کشتن و زنده‌زنده چال کردن. شهرهامونو شیمیایی کردن و الانم خبر دارین که ترکیه شهرهای کردستانو ویران کرده».

بنابراین، وقتی از رنج صحبت می‌کنیم، با پدیده‌ای طبیعی روبه‌رو هستیم که در همه اقوام و گروه‌های فرهنگی و اجتماعی وجود دارد؛ اما ایدئولوژی با تقلیل این رنج به رنج کردی، هم یک «دیگری» سیاه را برساخت می‌کند که بانی رنج کردی است و هم با ایدئولوژیک و حزبی کردن این رنج، آن را به ستم تبدیل می‌کند. در این بازتعریف ایدئولوژیک، از وضعیت ستم‌دیدگی کردها استفاده ابزاری می‌شود و همه عوامل دخیل در این وضعیت، به دخالت «دیگری» تقلیل داده

اینکه کارگر بوده‌اند و اینها رنج کشیدند. به‌خاطر این رنج کشیده‌اند چون کرده‌اند. چون دولت نداشته‌اند و چون قدرتی نداشته‌اند. ما زمانی می‌توانیم دیگر رنج و درد نکشیم که به این ننگ بی‌دولتی کردها خاتمه بدیم».

به‌طور کلی، ایدئولوژی، ستم و رنج کردها را به ابزار و کالایی برای تعامل با دیگری تبدیل کرده است و از آن برای مشروعیت‌بخشیدن این کنش خود در ذهن سوژه‌های کردی استفاده می‌کند. چنین وضعیت ایدئولوژیکی که رنج و ستم کردی را به سود خودش مصادره می‌کند، ممکن است رهایی را مسدود کند؛ اما در واقعیت چنین نیست. بخشی از فضای فیس‌بوک کردی در اختیار گروه‌هایی فرهنگی است که تعامل چندان با این ایدئولوژی‌ها ندارند و در زمینه نمایش واقعیت فرهنگی، اجتماعی و تاریخی کردها اقدام می‌کنند. این بخش می‌تواند هم آگاهی بخشی از وضعیت واقعی رنج و ستم را به نمایش بگذارد و هم در زمینه رهایی بخشی کردها از وضعیت ستم‌دیدگی (که ما معتقدیم بخش عمده آن محصول تعاملات ایدئولوژیک در جامعه کردی بوده است) گام بردارد؛ بنابراین، سلطه ایدئولوژی‌ها در فیس‌بوک کردی و بازتعریف ستم‌دیدگی و رنج از سوی آنها به معنای وجودنداشتن امکان رهایی از این وضعیت نیست؛ بلکه می‌توان به انگاره‌های فرهنگی مقاومت‌محور در برابر ایدئولوژی‌ها امیدوار بود.

ج) ستم‌دیدگی به مثابه ایدئولوژی

تفاوتی که بین ستم و رنج وجود دارد، این است که رنج می‌تواند به صورت درونی اتفاق بیفتد؛ اما ستم در اساس توسط یک فرد یا گروه بر یک فرد یا گروه دیگر وارد می‌شود؛ پس رابطه بین خود و دیگری در ستم بیشتر نمایان است. آنچه در فیس‌بوک کردی دیده می‌شود، این است که ستم بر کردها به پدیده‌ای تبدیل شده است که ایدئولوژی‌ها از آن برای مشروعیت‌بخشیدن به کنش‌های خودشان استفاده می‌کنند. این مسئله از دو روش و به واسطه ایدئولوژی شکل گرفته است. روش اول، بازتعریف ستم‌دیدگی است. ستم‌دیدگی وضعیتی

جامعه‌کردی رنج و ستم شدیدی را به بار آورده است (برای نمونه می‌توان به تقابل‌های ایدئولوژیک احزاب کردی در کردستان عراق اشاره کرد که سبب جنگ داخلی شد و هزاران کرد را قربانی منافع خودشان کردند). چنین تقابل‌ها و تضادهای درونی ایدئولوژیک در ساختار جامعه‌کردی، در نمایش فیس‌بوکی ستم‌دیدگی کردها حذف و به حاشیه رانده شده است. آنچه در این فضای ایدئولوژیک بیشتر نمود پیدا کرده است (البته به صورتی غیرواقعی و نمایشی)، جلوه‌دادن «دیگری»، به مثابه عامل ستم‌دیدگی کردهاست. یکی از افراد مصاحبه‌شده در این زمینه چنین می‌گوید:

«حکومت ایران و فارس‌ها تو تاریخ ما کردها را له کرده‌اند و اون ظلمی که بر ما کرده‌اند فراموش نشدنی هستش. اونا ستمگر بودن و ما بدبخت و بیچاره، نه قدرتی داشته‌ایم از خودمون دفاع کنیم و نه دولتی که ازمون دفاع کنه».

پس به‌طور کلی، ما شاهد این هستیم که رنج و ستم‌دیدگی کردها به امری ایدئولوژیک تبدیل شده است و از آن معنازدایی می‌شود. هدف نهایی ایدئولوژی این است که در ذهنیت سوژه‌های فیس‌بوکی کردی چنین القا کند که راه‌حل پیشنهادی آنان، تنها راه رهایی کردها از این وضعیت است. فیس‌بوک کردی هم میدانی است که در آن این مسئله تبلیغ می‌شود و سوژه‌های فیس‌بوکی توجیه می‌شوند. با وجود این، مسئله تنها به شکلی از رهایی‌بخشی ایدئولوژیک (یک رهایی‌بخشی ناواقعی) محدود نمی‌شود؛ در واقع، رهایی‌بخشی در اینجا دو مفهوم متضاد پیدا می‌کند: مفهوم اول، انگاره‌ای ایدئولوژیک است که رهایی‌بخشی را تنها در مسیری ممکن می‌داند که ایدئولوژی آن را تعریف می‌کند. ما معتقدیم این شکل از رهایی‌بخشی سبب بازتولید ستم‌دیدگی در شکل و ماهیتی دیگر می‌شود. مفهوم دوم، وضعیتی است که از انگاره‌های ایدئولوژیک می‌گریزد و با کنارزدن محدودیت‌های ایدئولوژیک، رهایی‌بخشی از وضعیت ستم‌دیدگی را ممکن می‌کند. مفهوم دوم را بیشتر می‌توان دارای ماهیتی

می‌شوند. وقتی به بازتعریف‌های ایدئولوژیک دیگر از ستم‌دیدگی در کردستان (برای نمونه بازتعریف چپ‌گرایانه و مذهبی از ستم‌دیدگی) نگاه کنیم، مشخص می‌شود که ستم‌دیدگی هم دارای وضعیتی ابزاری شده است. ستم به کالایی تبدیل شده است که توسط ایدئولوژی‌های مختلف در کردستان برای دست‌یابی به منافع خویش، بازتعریف می‌شود. قربانی اصلی در این میان، سوژه‌های مجازی کردی است. سوژه‌کردی دچار نوعی سرگشتگی معنایی در فیس‌بوک می‌شود و این دقیقاً چیزی است که ایدئولوژی خواهان آن است. در یک وضعیت سرگشته هویتی، ایدئولوژی بهتر می‌تواند فانتزی مدنظرش را در ذهنیت سوژه‌ها جای بدهد. با وجود این، سوژه‌کردی را نمی‌توان یک قربانی محض قلمداد کرد؛ بلکه باید به عامل بودن آن هم توجه داشت. در برخی موارد، سوژه‌کردی از چنین سرگشتگی معنایی رهایی پیدا می‌کند و مسیرهای رهایی‌بخشی را جستجو می‌کند؛ مسیرهایی که از وضعیت رهایی‌بخشی مدنظر ایدئولوژی‌ها فاصله دارند و بیشتر بر شکلی از رهایی‌بخشی فرهنگی متمرکزند که ماهیتی مسالمت‌آمیز دارد و بر گفتگوی قومی تأکید دارد.

علاوه بر بازتعریف ستم‌دیدگی توسط ایدئولوژی، ما شاهد بر ساخت بازتولید تاریخی ستم‌دیدگی هم هستیم. ایدئولوژی اینگونه وانمود می‌کند که در طول تاریخ به کردها ستم شده است و این مسئله، امری متداول بوده است که توسط «دیگری» کردها صورت گرفته است؛ پس در یک حالت کلی، این «دیگری» بوده است که لذت قومی کردها را از آنان به سرقت برده است، بر آنان رنج وارد کرده و ستم کرده است. این در حالی است که برخی ساختارهای داخلی جامعه‌کردی در این زمینه نقش بنیادی دارند؛ در واقع، بخش عمده‌ای از وضعیتی که ایدئولوژی‌ها آن را ستم‌آلود قلمداد می‌کنند، محصول تعاملات درونی خود این ایدئولوژی‌ها با یکدیگر است. ما در جامعه‌کردی شاهد «دیگری»های درونی زیادی هستیم که تضاد و تقابل آنها با یکدیگر در بسیاری مواقع برای

برساخت میکروناسیونالیسم، لزوم استقلال طلبی دموکراتیک کردها، لزوم گفتمان‌نیزه کردن فاشیسم کردی، لزوم ویرانی «دیگری»، لزوم پرهیز از سوسیالیسم در کردستان، لزوم تشکیل نیروی رهایی‌بخش ملی و لزوم روزه‌ه‌لای‌تی کردن مبارزه کردها. یکی از کنشگران فیس‌بوکی در بحثی گروهی در فیس‌بوک چنین اظهار نظر کرده است:

«من دولت کردی می‌خوام. مهم نیست برام دموکراسی باشه یا دیکتاتوری. مهم دولت کردیه».

یکی دیگر از کنشگران فیس‌بوکی در این زمینه در صفحات شخصی خود چنین نوشته است:

«ما نمی‌خوایم با هم زندگی کنیم الانم که با همیم، به زور کنار هم نشستیم و از سر اجبار و بدبختیه. اصلاً قرار نیست تعامل بکنیم و گفتگو».

رهایی‌بخشی ناسیونالیستی را نمی‌توان رهایی‌بخشی واقعی قلمداد کرد؛ بلکه می‌توان آن را بازتولیدکننده شکل‌های دیگری از ستم‌دیدگی برای کردها قلمداد کرد. ناسیونالیسم بر مرگ و ویرانی «دیگری»، فاشیسم و تقویت آن، مرززدایی سیاسی و جدایی طلبی و استقلال کردستان و تشکیل یک دولت کردی تأکید دارد. چنین تأکیدهایی نمی‌توانند ماهیتی رهایی‌بخش داشته باشند. نمی‌توان در تأکید بر مرگ و ویرانی «دیگری» و ترویج فاشیسم، رهایی‌بخشی واقعی را فهم کرد. تجربه تاریخی ناسیونالیسم در کردستان بیانگر این مسئله است که این ایدئولوژی نتوانسته است رهایی‌بخشی را برای جامعه کردی به ارمغان بیاورد؛ بلکه خود، در دوره‌های مختلف آغازگر شکل‌های جدیدی از ستم و رنج بوده است.

مسیر دیگر رهایی‌بخشی که در جهت مخالف ناسیونالیسم کردی حرکت کرده است، روزاواگرایی است. روزاوا در ادبیات سیاسی کردی به کردستان سوریه و سیستم سیاسی حاکم بر آن اطلاق می‌شود که بیشتر انگاره‌های سوسیالیستی است. روزاواگرایی سیستمی دموکراتیک و معتقد به چندفرهنگی و تکررگرایی زبانی و فرهنگی است و ایده دولت‌خواهی به‌طور عام و دولت‌خواهی کردی به‌طور خاص

مقاومت‌محور در برابر ایدئولوژی‌های مسلط قلمداد کرد. ستم‌دیدگی کردها در میدان فیس‌بوک، وضعیتی محسوب نمی‌شود که رهایی از آن ممکن نباشد؛ بلکه شکل‌های مختلفی از رهایی‌بخشی در آن شکل می‌گیرد که در برخی حالت‌ها ممکن است خود، بازتولیدکننده انگاره‌های جدیدی از ستم‌دیدگی باشند (رهایی‌بخشی ایدئولوژیک) و در برخی حالت‌ها، رهایی‌بخشی از وضعیت ستم‌دیدگی (هم ستم‌دیدگی واقعی و هم ستم‌دیدگی ناشی از شکل‌های رهایی‌بخش ایدئولوژیک) را ممکن کنند.

د) رهایی‌بخشی به‌مثابه تعارض

مسئله‌ای که پس از برساخت لذت قومی، سرقت آن، برساخت رنج و ستم‌دیدگی مطرح می‌شود، رهایی از این وضعیت است؛ البته این رهایی‌بخشی، واقعی نیست و بیشتر ماهیتی ایدئولوژیک دارد. در فیس‌بوک کردی سه مسیر رهایی‌بخش ترسیم شده است: رهایی‌بخشی ناسیونالیستی، رهایی‌بخشی روزاواوی و رهایی‌بخشی فرهنگی.

اولین مسیر رهایی‌بخشی، ناسیونالیسم است. ایدئولوژی ناسیونالیستی در واقع، شکلی از استعمارگری دیگری را برساخت می‌کند و اینگونه وانمود می‌کند که دولت‌خواهی کردی (فراتر از قالب‌هایی چون فدرالیسم، خودمختاری یا استقلال) تنها مسیر تحقق رهایی‌بخشی کردهاست؛ بنابراین، سوژه‌های کردی باید این مسیر را دنبال کنند تا بتوانند از وضعیت ستم‌دیدگی قومی رها شوند. همچنین ناسیونالیسم می‌گوید که باید با «دیگری» قومی متجاوز درگیر شد و آن را ویران کرد. «دیگری» اعتماد‌نکردنی است و نمی‌توان با او به گفتگو نشست؛ در نتیجه تنها با مبارزه با «دیگری» می‌توان به رهایی دست پیدا کرد. ناسیونالیسم می‌گوید که زبان، فرهنگ و ذهنیت سوژه کردی استثمار شده است و باید از این مسئله استعمارزدایی صورت بگیرد. کردستان به مستعمره تبدیل شده است و باید از این وضعیت رهایی پیدا کند. بایسته‌های ایدئولوژیک این مسیر رهایی‌بخشی عبارت‌اند از: لزوم

را رد می‌کند و اعتقادی به آن ندارد؛ در واقع، روزاواگرایی بیشتر از آنکه به دولت کردی معتقد باشد، به همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام، ملت‌ها و گروه‌های مختلف اعتقاد دارد. این سیستم با تأثیر گرفتن از اندیشه‌های عبدالله اوجلان و ماری بوکچین است؛ به هر حال، این سیستم در سال‌های اخیر به رقیبی جدی برای ناسیونالیسم کردی و ایده‌های رهایی‌بخش آن تبدیل شده است. بایسته‌های ایدئولوژیک اصلی این مسیر رهایی‌بخش عبارت‌اند از: لزوم همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام و فرهنگ‌های گوناگون، وجودنداشتن دولت‌خواهی کردی، نفی استقلال‌طلبی، لزوم ایجاد سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک، لزوم پیروی از اندیشه‌های عبدالله اوجلان، آزادی زنان به‌مثابه پیش‌شرط رهایی، لزوم مقاومت در برابر هر شکلی از بنیادگرایی از جمله ناسیونالیسم و بنیادگرایی مذهبی، لزوم مبارزه با عشیره‌گری حاکم بر ساختار سیاسی کردستان و لزوم احترام به حقوق اقلیت‌ها در کردستان؛ در واقع، مسیر چپ‌گرایی این موارد را پیش‌شرط‌ها و بایسته‌های بنیادی برای رهایی‌بخشی معرفی می‌کند. این مسیر قبل از هر چیز می‌گوید که باید ایده همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام و فرهنگ‌ها در خاورمیانه‌ای دنبال شود که فرهنگ و قومیت بنیادی برای خشونت بوده است؛ در واقع، تنها راه رهایی از خشونت قومی در خاورمیانه و به‌طور خاص در کردستان، همزیستی مسالمت‌آمیز است. یکی از افراد مصاحبه‌شده در این زمینه چنین می‌گوید:

«اونجا پ‌ک‌ک^۱ و اوجلان خیلی مدرن هستن و خوب بودن. به اقشار بدبخت و کارگر توجه دارن و حزب مال کارگراس. تو سوریه هم که خیلی عالی‌ه. الان ی‌پ‌گ^۲ همه کاره اس. برابری و دموکراسی زیاده. زنان آزادن. فساد نیستش و دولت هم نیستش. کانتون وجود داره. این باید برا کل کردستانم اجرا بشه. همین ایده کانتون‌سازی و کنفدرالیسم دموکراتیک به جای استقلال‌طلبی و شکل دادن به دولت جدید باید دنبال بشه».

آنچه در این شکل از رهایی‌بخشی اهمیت دارد، نگاه ریزوماتیک به هویت‌یابی است. ریزوم در فارسی به ساقه و ریشه ترجمه شده است و منظور از آن یگانگی در عین تفاوت است. ریشه‌های درخت با همدیگر تفاوت‌های بنیادی دارند و هر کدام به مسیری می‌روند؛ اما خودشان را در ساقه درخت متحد می‌کنند. روزاواگرایی هم تفاوت‌های قومی، فرهنگی و مذهبی را می‌پذیرد و برای آنها احترام قائل است؛ اما در نهایت همه این تفاوت‌ها را در یک هویت کردی قابل جمع شدن می‌داند؛ به هر حال، روزاواگرایی به‌مثابه یکی از فانتزی‌های جمعی در فیس‌بوک کردی بر ساخت پیدا کرده است. تجربه چپ‌گرایی در کردستان بیانگر این مسئله است که رهایی‌بخشی اتفاق نیفتاده است؛ بلکه در برخی موارد سبب تجربه‌هایی تلخ از بازتولید ستم‌دیدگی شده است؛ در واقع، مسئله‌ای که در این شکل از رهایی‌بخشی وجود دارد، تطبیق‌نداشتن واقعیت عینی با انگاره‌های ذهنی آن است. رهایی‌بخشی روزاواپی در سطح ذهنی و نظری مطلوب به نظر می‌رسد؛ اما در سطح عینی و عملی سبب ایجاد شکل‌هایی از دیکتاتوری چپ‌گرایانه می‌شود. برای نمونه می‌توان به سیاست‌های احزاب چپ‌گرای کردی مانند حزب کارگران کردستان ترکیه و یگان‌های مدافع خلق در کردستان سوریه اشاره کرد. این احزاب در برنامه‌ها و سیاست‌های خودشان، بر همزیستی مسالمت‌آمیز و رهایی‌بخشی از ستم‌دیدگی قومی متمرکزند (آنان تأکید دارند که در خاورمیانه نه‌تنها کردها، بلکه همه اقوام در حال تجربه ستم‌دیدگی‌اند که محصول تعامل با منطق نظام سرمایه‌داری است)؛ اما در عرصه عملی، نوعی دیکتاتوری حزبی و چپ‌گرایانه را به نمایش گذاشته‌اند که می‌تواند بازتولید ستم‌دیدگی را به دنبال داشته باشد.

مسیر سوم فراتر از ایدئولوژی‌های چپ‌گرایی و ناسیونالیسم کردی می‌رود. این مسیر به دنبال این است که فرهنگ، زبان و هویت کردی را از ستم ایدئولوژیک رها کند و در واقع نگاهی فرایدئولوژیک به مسئله دارد؛ اما همین

¹ Partiya Karkerên Kurdistanê

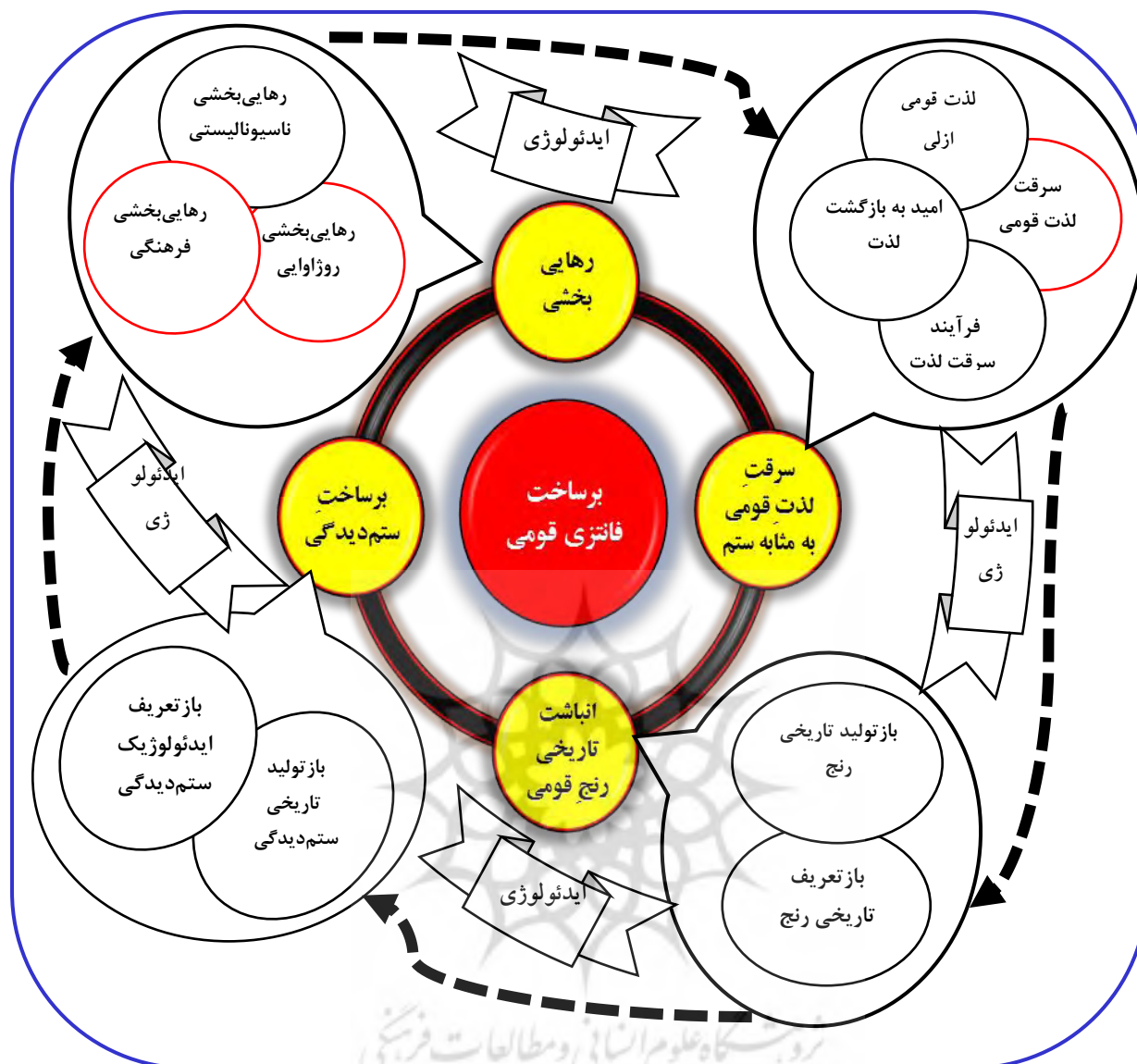
² Yekîneyên Parastina Gel

ناسیونالیسم و چپ‌گرایی کردی را قبول می‌کند. مسئله مهم در این شکل از رهایی‌بخشی این است که همزمان که برخی بایسته‌های ایدئولوژیک را به صورت رادیکال نقد می‌کند (به‌مثابه نمونه سیاست‌زدایی از هویت کردی)، برخی انگاره‌های ایدئولوژیک را بازتولید می‌کند (به‌مثابه نمونه وطن‌گرایی به جای حزب‌گرایی)؛ به هر حال، این شکل از رهایی‌بخشی هم (هرچند در سطحی پایین‌تر) نمی‌تواند ماهیتی رهایی‌بخش داشته باشد؛ بلکه ممکن است خود سبب بازتولید ستم‌دیدگی شود. با وجود اینکه ایدئولوژی‌ها و انگاره‌های ایدئولوژیک فضای فیس‌بوک کردی را به تسخیر خود درآورده‌اند، رهایی‌بخشی واقعی امکان‌پذیر نیست. رهایی‌بخشی فرهنگی (بخش‌هایی از آن) را می‌توان مقاومتی فرهنگی در برابر ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم و چپ‌گرایی قلمداد کرد که تا حدودی سلطه این ایدئولوژی‌ها را کاهش داده‌اند. این شکل از رهایی‌بخشی هرچند در عمل نتوانسته است موفقیت چندانی داشته باشد، نوید این مسئله را می‌دهد که می‌توان در برابر این سلطه ایدئولوژیک مقاومت کرد و به رهایی‌بخشی واقعی امید داشت. چنین شکلی از رهایی‌بخشی تنها خواستار مرگ و ویرانی «دیگری» نیست؛ بلکه به همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام، گروه‌های فرهنگی، زبانی و اجتماعی مختلف با یکدیگر تأکید دارد و منطق آن، منطق گفتگو به جای ویرانی و مرگ است.

بایسته‌ها هم رگه‌هایی ایدئولوژیک دارند، هرچند خود مدعی فرایده‌های ایدئولوژیک شدن باشند. این بایسته‌ها عبارت‌اند از: لزوم سیاست‌زدایی از فرهنگ و هویت کردی، لزوم خیانت‌زدایی از سیاست کردی، لزوم آلترناتیوگرایی احزاب کردی، لزوم مبارزه با فساد سیاسی، لزوم برنامه‌ریزی فرهنگی، لزوم ایسم‌زدایی از سوژه کردی، وطن‌گرایی به جای حزب‌گرایی و لزوم بازاندیشی در عقلانیت ناقص کردی. این مسیر را می‌توان «کردگرایی فرهنگی» نامید؛ زیرا تأکید اصلی آن بر این است که کردبودن باید از بند ایدئولوژی رهایی پیدا کند، سوژه‌های کردی از بند احزاب رها شوند و از فرهنگ و هویت کردی سیاست‌زدایی صورت بگیرد. یکی از کنشگران فیس‌بوکی در صفحه خویش چنین نوشته است:

«در مجموع ما کردها به سربازانی غیر از سربازان کردستان تبدیل شده‌ایم. سرباز خرده‌فرهنگ، مارکسیسم، لیبرالیسم، اسلام و همزیستی با دیگران؛ اما سخت آشفته می‌شویم اگر خود را سرباز ملت و کردستان بنامیم؛ چون توانایی غلبه بر دشمنی درونی مان را نداریم. به همین دلیل است که قدرت، کردستانی نمی‌شود و به سربازخانه‌ای تبدیل شده‌ایم که به مدافع منافع همگان تبدیل شده است الا کردبودن».

با وجود مطلوب‌بودن برخی راهکارهای این شکل از رهایی‌بخشی، آنچه در واقعیت اتفاق می‌افتد این است که این شکل از رهایی‌بخشی در نهایت برخی انگاره‌های ایدئولوژیک



شکل ۱- دیاگرام نظری ابزارشناسی ستم (زایش ستم/ژانوس رهایی)

نتیجه

فضای فیس‌بوک کردی همانند دیگر فضاهای مجازی موجود، فضایی ایدئولوژیک شده است که در آن ایدئولوژی‌های مختلف حکمرانی می‌کنند و هر یک سوژه‌های مجازی را به طریقی به استثمار می‌کشند؛ اما آشکار است که ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم و چپ‌گرایی کردی قدرت بیشتری دارند. این ایدئولوژی‌ها برای مشروعیت‌بخشیدن به خویشتن، فیس‌بوک را به‌مثابه فضایی ارتباطی انتخاب کرده‌اند و با برساخت ستم‌دیدگی کردها در فیس‌بوک به‌دنبال این مسئله‌اند که خود

را مسیر رهایی‌بخشی کردها معرفی کنند. همان‌طور که ذکر شد، این فرایند با برساخت لذت قومی ازلی آغاز می‌شود و با برساخت تاریخی رنج و ستم‌دیدگی تاریخی کردها و متهم کردن «دیگری» به‌مثابه عامل رنج و ستم‌دیدگی و بازتولید آن تداوم پیدا می‌کند و درنهایت به ارائه بایسته‌های ایدئولوژیک به‌مثابه مسیری رهایی‌بخش منتهی می‌شود. این مسئله درباره ناسیونالیسم بیشتر از ایدئولوژی‌های دیگر صدق می‌کند. این مسئله را می‌توان در راستای دیدگاه استواراکاکیس (2007) قلمداد کرد. او معتقد است ناسیونالیسم برای

بند می‌کشد و در وضعیتی دیگر از ستم‌دیدگی قرار می‌دهد؛ بنابراین، رهایی بخشی در نهایت سبب ستم‌دیدگی دوباره می‌شود. سوژه‌های فیس‌بوکی از یک طرف به رهایی می‌نگرند و از طرف دیگر، به بند کشیده‌شدن خود را نظاره می‌کنند؛ بنابراین، رهایی بخشی فیس‌بوکی که ایدئولوژی‌های موجود و عده آن را می‌دهد، در اساس امری پارادوکسیکال است.

آنچه ما در فیس‌بوک کردی شاهد آن هستیم، شکلی از زایش ستم و ژانوس رهایی است؛ اما این مسئله، ناامیدی از رهایی بخشی نیست. همیشه مسیرهایی برای رهایی بخشی وجود دارند. همیشه در وضعیت‌های خطرناک، هسته‌های مازادی باقی می‌ماند که مقاومت می‌کند. ما معتقدیم مسیر رهایی بخشی را باید از این هسته‌های مازاد مقاومت (این هسته‌های مازاد، شکلی از رهایی بخشی فرهنگی است که در بخش مرتبط با رهایی بخشی درباره آن صحبت شد) آغاز کرد. لازم است این هسته‌های مازاد به روش‌های مختلف تقویت شود. سیاست‌گذاری‌ها می‌توانند بر این هسته‌های مازاد متمرکز باشند. این هسته‌های مازاد که غیرسیاسی‌ترین بخش جامعه است، می‌تواند از زیر یوغ ایدئولوژی‌ها رها شود. واقعیت این است که این هسته‌های مازاد، عموماً به زیر سلطه ایدئولوژی‌ها بازمی‌گردد و توان چندانی برای مقاومت ندارد. دلیل اصلی این است که قدرت چندانی در برابر ایدئولوژی‌های غالب ندارد. لازم است این قدرت حداقلی تقویت شود. سوژه‌های فیس‌بوکی کردی به مثابه ستم‌دیده‌ترین بخش این وضعیت، تنها از این مسیر است که می‌تواند به رهایی بخشی برسند. ایدئولوژی‌های مختلف رهایی را شکل نخواهند داد؛ بلکه وضعیت جدیدی از ستم‌دیدگی را هم شکل خواهند داد. این شکل از رهایی بخشی فرهنگی که فانتزی مرتبط با خود را تولید می‌کند، به دنبال ویرانی و مرگ «دیگری» یا همانند ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و چپ‌گرایی کردی، به دنبال آرمان شهرهای تحقق‌ناپذیر نیست. می‌توان از این مازاد مقاومت فرهنگی، شکلی از همزیستی مسالمت‌آمیز فرهنگی اقوام مختلف ایرانی، تأکید بر تنوع فرهنگی، زبانی، مذهبی

پنهان کردن آنتاگونیسم درون‌گفتمانی خویش، روایتی مشترک و منسجم درباره تاریخ و سرنوشت قوم یا ملت ارائه می‌کند. مسئله مهم در اینجا این است که ناسیونالیسم، شکلی آنتاگونیستی دارد؛ بنابراین، نمی‌تواند راهکارهای رهایی بخشی ارائه کند. رنج و ستمی که ناسیونالیسم به دنبال بازتعریف تاریخی آن است، بیشتر نوعی وانموده و جعل واقعیت (Baudrillard, 1988) ستم است. ناسیونالیسم به مثابه ایدئولوژی در ابتدا از واقعیت ستم و رنج کردی، بسترزدایی و معنازدایی می‌کند و در گام بعدی، رنج و ستمی کالایی شده و ایدئولوژیک را به سوژه‌های فیس‌بوکی ارائه می‌دهد. این مسئله را می‌توان شکلی از زایش ستم قلمداد کرد؛ در واقع، ایدئولوژیک کردن رنج و ستم و تبدیل آنها به کالاهای مبادله پذیر در بازار فیس‌بوکی ایدئولوژی‌ها، شکلی از ستم به جامعه کردی است؛ بنابراین، می‌توان در اینجا از «زایش ستم» سخن گفت. این یکی از خاصیت‌های آنتاگونیستی ناسیونالیسم است که همزمان که به دنبال ستم‌زدایی ایدئولوژیک از جامعه کردی است، اقدام به زایش ستمی جدید می‌کند.

به‌طور کلی، ایدئولوژی‌ها نمی‌توانند ایده‌هایی رهایی بخشی داشته باشند؛ زیرا خودشان با معنازدایی از ستم و به بند کشیدن سوژه‌های فیس‌بوکی، به زایش ستم مشغول‌اند. این یکی از خاصیت‌های آنتاگونیستی ایدئولوژی است؛ از این رو، می‌توانیم از «ژانوس رهایی» سخن بگوییم؛ در واقع، ما با چهره ژانوسی رهایی بخشی روبه‌رو هستیم. ژانوس^۱ یکی از خداهای روم باستان بود که دو سر داشت و همزمان هم به جلو و هم به عقب نگاه می‌کرد. رهایی بخشی فیس‌بوکی نیز چنین روایتی دارد. از یک طرف ما با منطقی از رهایی بخشی روبه‌رو هستیم که سوژه‌های فیس‌بوکی به دنبال آن‌اند و می‌خواهند از وضعیت ستم‌دیدگی رهایی پیدا کنند و از طرف دیگر، منطقی از رهایی بخشی ایدئولوژیک را داریم که سوژه‌های فیس‌بوکی را از وضعیت ستم‌دیدگی رها نمی‌کند؛ بلکه دوباره آنان را به

¹ Janus

و...، تأکید بر اهمیت فرهنگ کردی همزمان با در نظر گرفتن اهمیت دیگر فرهنگ‌های قومی و فرهنگ ملی ایرانی را برداشت کرد؛ در واقع، با تقویت این شکل از مقاومت و رهایی‌بخشی که به نوعی غیرایدئولوژیک‌ترین بخش مسئله است (هرچند ممکن است در نهایت به زیر سلطه دیگر ایدئولوژی‌ها دربیاید که در صورت تقویت آن، می‌توان از رخداد این مسئله جلوگیری کرد)، می‌توان تهدیدها و خطرهایی را کاهش داد که فانتزی‌های قومی ممکن است برای انسجام ملی ایران داشته باشند.

همان‌طور که ذکر شد، ایدئولوژی‌های مختلف، فضای زیست اجتماعی و سیاسی سوژه‌های کردی را به تسخیر خود درآورده‌اند و همزمان طرح‌های رهایی‌بخش آنان در قالب فانتزی‌های گوناگون، هم رهایی‌بخشی را میسر نکرده است هم شکلی جدید از زایش ستم را به دنبال داشته است. اکنون پرسش این است که چه باید کرد. به نظر می‌رسد طرح سیاسی امید استاوراکاکیس که در پیوندی عمیق با دموکراتیک‌سازی جامعه قرار دارد، می‌تواند به مثابه مسیری برای رهایی‌بخشی قابل طرح باشد. طرح سیاسی امید از سوی استاوراکاکیس، دموکراتیک‌سازی است؛ اما گفتمان دموکراتیک بر چشم‌انداز جامعه هماهنگ آرمان‌شهری استوار نیست؛ بلکه بر به رسمیت شناختن امتناع و پیامدهای فاجعه‌بار چنین رویایی استوار است (استاوراکاکیس، ۱۳۹۴: ۲۱۰). او معتقد است دموکراسی، تضاد، چندپارگی و شکاف‌های نظام نمادین را به رسمیت می‌شناسد و حتی برای حفظ آن هم می‌کوشد. دموکراسی پاسخ به پرسش معروف لاکانی «از من چه می‌خواهی؟» است. دموکراسی مدنظر استاوراکاکیس به جای جامعه‌ای هماهنگ، قلمروی اجتماعی را به رسمیت می‌شناسد که ذاتاً جدایی یافته است. این دیدگاه در اساس بر بازشناسی فقدان در دیگری بزرگ استوار است (استاوراکاکیس، ۱۳۹۴: ۲۴۴). او بر این باور است که دموکراسی مستلزم تنش‌ی بنیادی، ابهامی ذاتی و به رسمیت شناختن و نهادینه‌سازی ناهماهنگی است (استاوراکاکیس، ۱۳۹۴: ۲۳۵). دموکراسی مدنظر

استاوراکاکیس همچنین بر پایه پذیرش اصل نفاق و نفی ادعاهای وحدت‌بخش در حوزه سیاست بنیان گذاشته شده است. او بر تفاوت، تضاد، چندپارگی و تنوع در سیاست تأکید دارد. این طرح سیاسی در جوامع چندقومی و چندفرهنگی مثل ایران می‌تواند سودمندی بیشتری داشته باشد. به نظر می‌رسد احترام به حقوق اقوام، گروه‌های فرهنگی، مذهبی و... می‌تواند به مثابه راه‌حلی منطقی در این زمینه مطرح باشد. تأکید بر حقوق اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اقوام مختلف ایرانی می‌تواند همزمان که حس تعلق ملی آنان به ایران را افزایش می‌دهد، فرایند ذوب‌شدن فرهنگی آنان را هم قطع کند. در این فرایند دموکراتیک‌سازی، تأکید بر تفاوت‌های قومی و فرهنگی و استفاده از چنین تفاوت‌هایی برای حفظ انسجام ملی می‌تواند سودمندی بیشتری نسبت به حالتی داشته باشد که بر یکی قلمداد کردن و شباهت تأکید دارد؛ به هر حال، دموکراتیک‌سازی می‌تواند با تأکید بر چندگانگی فرهنگی همزمان با حفظ انسجام ملی، حوزه نفوذ ایدئولوژی‌هایی را کاهش دهد که با ادعای رهایی‌بخشی، شکل‌هایی جدید از ستم را بر سوژه‌های کردی تحمیل می‌کنند.

همان‌طور که ذکر شد، مسئله‌ای که در این فانتزی‌های قومی وجود دارد، تلاش برای ویرانی و مرگ «دیگری» است؛ مسئله‌ای که در صورت فراگیر شدن، می‌تواند بنیادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایرانی را به شدت تهدید کند. اگر بخواهیم ریشه اصلی و بنیادی این مسئله را مشخص کنیم، به جرئت می‌توانیم بر مسئله «فرهنگ گفتگو» تأکید کنیم. ریشه بسیاری از مسائلی که در نهایت تلاش برای ویرانی و مرگ «دیگری» قومی و فرهنگی را شکل می‌دهند، وجود نداشتن توان سوژه‌ها برای گفتگوست. بسیاری از این سوژه‌ها و البته نهادهای مرتبط، در اساس به گفتگو اعتقادی ندارند. آنان از ابتدا به دنبال متهم کردن یکدیگرند؛ البته این مسئله ریشه‌ای تاریخی دارد و به سادگی نمی‌توان آن را تغییر داد. ما بر این باوریم که قبل از هر چیز، باید از لحاظ تاریخی مسئله بررسی و ریشه این بی‌اعتمادی قومی روشن شود.

انگاره‌های آرمان‌شهری غیردموکراتیک فاصله گرفته‌اند. هویت‌های قومی و فرهنگی می‌توانند به‌منزله ریشه‌های پراکنده جامعه ایرانی عمل کنند که درنهایت، هنگامی که رشد می‌کنند، در قالب ساقه‌ای تنومند و واحد، هویت ملی ایرانی را شکل می‌دهند.

منابع

- استاوراکاکیس، ی. (۱۳۹۴). *لاکان و امر سیاسی*، ترجمه: محمدعلی جعفری، تهران: ققنوس.
- دبور، گ. (۱۳۹۳). *جامعه نمایش*، ترجمه: بهروز صفدری، تهران: آگه.
- محمدپور، الف. (۱۳۹۶). *روش تحقیق معاصر در علوم انسانی: مباحثی در سیاست‌های روش*، تهران: ققنوس.
- وارد، گ. (۱۳۸۹). *پست‌مدرنیسم*، ترجمه: قادر فخررنجبری و ابوذر کریمی، تهران: ماهی.
- Baudrillard, J. (1988) *America*. Translated by: Chris Turner. London: Verso.
- Bauman, Z. & Lyon, D. (2013) *Liquid Surveillance: A Conversation*. Cambridge: Polity Press.
- Charmaz, K. (2014) *Constructing Grounded Theory*. London and New York: Sage.
- Creswell, J. W. (2012) *Educational Research: Planning, Conducting, and Evaluating Quantitative*. Upper Saddle River, NJ: Prentice Hall.
- Croteau, D. & Hoynes, W. (2003) *Media and Ideology. Media/society: Industries, Images and Audiences*. London and New York: sage.
- Doyle, W. & Fraser, M. (2010) "Facebook, Surveillance and Power." In Wittkower, W. (Ed) *Facebook and Philosophy: What's on Your Mind?* New York: Open Court. 215-230.
- Grimes, T. Anderson, J. A. & Bergen, L. (2008) *Media Violence and Aggression: Science and Ideology*. London and New York: Sage.
- Gwynne, J. (2003) "New Femininity, Neoliberalism and Young Women's Fashion Blogs in Singapore and Malaysia." In Casanova, E. & Jafar, A. (Eds.). *Bodies without Borders*. Berlin: Springer, 51-73.
- Hall, S. (1982) "The Rediscovery of Ideology: Return of the Repressed in Media Studies." In Storey,

علاوه بر این، لازم است بنیادهای اولیه برای گفتگوی قومی و اعتماد بین‌قومی شکل بگیرد. شاید نیاز باشد تغییراتی در سطح قوانین و سیاست‌گذاری‌ها صورت بگیرد یا برخی قوانین که سال‌هاست اجرا نشده‌اند، اجرایی شوند (برای نمونه اصل ۱۵ قانون اساسی). نهادهای سیاسی و کلان یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری مسئله‌اند و نمی‌توان این مسئله را انکار کرد. خود گروه‌های قومی هم در این مسئله دخالت داشته‌اند؛ به هر حال، باید ساختارهای ابتدایی برای ایجاد گفتگو و اعتماد بین‌قومی شکل بگیرد. رسانه‌های رسمی و غیررسمی می‌توانند نقش بنیادی داشته باشند. ما نیاز داریم در این زمینه فرهنگ‌سازی کنیم. واقعیت این است که در وضعیت کنونی شاهد هژمونی فرهنگی و سیاسی گروه‌های قومی خاصی در کشوریم. این هژمونی سبب شده است گروه‌های قومی دیگر به حاشیه رانده شوند. نیاز است گروه‌های قومی مختلف در سیاست‌گذاری‌های کلان دخالت داده شوند. بدون این کار، اعتمادی شکل نخواهد گرفت و بی‌اعتمادی شکل گرفته هم در سطحی وسیع‌تر بازتولید خواهد شد و در بزنگاه‌های تاریخی، وضعیت بسیار خطرناک خواهد شد. نمی‌توان به گفتگوی ایمان داشت که در آن هژمونی قومی غالب باشد. این گفتگو باید به صورت هم‌سطح باشد؛ زیرا همه اقوام ایرانی بخشی از جامعه ایرانی‌اند و برتری و تفوق یکی بر دیگری، سبب نابرابری و مسائل ناشی از آن می‌شود. اگر گفتگوی قومی در این وضعیت شکل بگیرد، اعتماد قومی هم تقویت خواهد شد و درنهایت می‌توانیم شاهد تقویت هویت ملی، انسجام ملی، کاهش تهدیدهای قومی که در بسیاری موارد ریشه‌های برون‌مرزی دارند، کاهش احساس محرومیت قومی و... باشیم. در این وضعیت است که یک ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دموکراتیک کلان ملی شکل می‌گیرد و تقویت می‌شود؛ ساختاری که هم‌زمان با ملی‌بودن، به هویت‌های قومی، فرهنگ و زبان آنان و حقوق شهروندی آنها بها می‌دهد. در این وضعیت که می‌تواند رهایی‌بخش باشد، شاهد شکل‌گیری هویت‌های ریزوماتیکی خواهیم بود که از

- J. (Ed.). (2006) *Cultural Theory and Popular Culture: A Reader*. Athens: University of Georgia Press, 111-141.
- Hall, S. (1985) "Signification, Representation, Ideology: Althusser and the Post-Structuralist Debates." *Critical Studies in Media Communication*, 2 (2): 91-114.
- Heyman, R. & Pierson, J. (2015) "Social Media, Delinguistification and Colonization of Lifeworld: Changing Faces of Facebook." *Social Media+ Society*, 1 (2): 1-11.
- Hine, C. (2000) *Virtual Ethnography*. London & New York: Sage.
- Hine, C. (2005) "Internet Research and the Sociology of Cyber-Social-Scientific Knowledge." *The Information Society*, 21 (4): 239-248.
- Hine, C. (2015) *Ethnography for the Internet: Embedded, Embodied and Every Day*. London: Bloomsbury Publishing.
- LaFrance, A. (2016) "Facebook and the New Colonialism." *The Atlantic*, 11: 1-6.
- Piacenti, D. J. Rivas, L. B. & Garrett, J. (2014) "Facebook Ethnography: The Poststructural Ontology of Transnational (im) Migration Research." *International Journal of Qualitative Methods*, 13 (1): 224-236.
- Postman, N. (1990) "Media and Ideology." *Association for Communication Administration Bulletin*, 71: 63-70.
- Seo, H. & Ebrahim, H. (2016). "Visual Propaganda on Facebook: A Comparative Analysis of Syrian Conflicts." *Media, War & Conflict*, 9 (3): 227-251.
- Stavrakakis, Y. (2007) *Lacanian Left*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Thomas, J. (1993) *Doing Critical Ethnography*. London & New York: Sage.
- Van Stam, G. (2017) "The Coming-of-Age of Super-Colonialism." In Mawere, M. & Mubaya, T. R. (Eds.). *African Studies in the Academy: the Cornucopia of Theory, Praxis and Transformation in Africa?* Bamenda and Buea: Langaa RPCIG.
- Virilio, P. (2005) *The Information Bomb*. London: Verso
- Wittkower, D. E. (Ed). (2010) *Facebook and Philosophy: What's on Your Mind?* Chicago: Open Court.
- Yim, M. Gomez, R. & Carter, M. S. (2016) "Facebook's "Free Basics": for or against Community Development?" *The Journal of Community Informatics*, 12 (2): 217 – 225.
- Žižek, S. (2009) *The Sublime Object of Ideology*. London: Verso.

